



پیام کارگر

شماره

۸۲

شماره مسلسل ۸۰۰ ربا ل

سال چهارم نیمه دوم اسفند ۱۳۶۹

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

ارگان کمیته خارج از کشور

بها باقر مومنی

در صفحه ۱۶

مصاحبه با باقر مومنی

درباره از همپاشی ارزنگاه سوسیالیسم،

غل آن و چشم اندازها

در صفحه ۵

روشنفکران آذربایجان

و رژیم جمهوری اسلامی

داوریژ

در صفحه ۱۱

گفت و شنودی

با اسماعیل خوئی

در صفحه ۹

مهاجر ایرانی

و ضرورت سازماندهی اجتماعی آن

در صفحه ۳

برابری زن و مرد

به سیاق سرمایه داران

در صفحه ۱۳

کتابخانه ایرانی
Iranische Bibliothek in Hannover

ضرورت مبارزه سراسری برای حقوق پناهندگی

عشق و دوستی بحران اقتصادی و سیاسی کشورهای
پیرامونی سرمایه داری و کشورهای بلوک شرق (سابق) به
چنان کیفیتی رسیده است، که هجوم میلیونی و توده‌ای
خروج از این جوامع یکی از نمودهای آن می‌باشد. علت
ورشته اساسی این بحران در بین سرمایه انحصاری
و فرارمیلیتی مناصر نیفته است. سرمایه داری چنان
موقعیتی ایجاد کرده است که بجز چند کشور اصلی آن که
از رفاه نسبی برخوردارند، نه دهم جمعیت ساکنین
در کشورهای دیگر با کمبود حداقل وسائل ضروری زندگی
انسانی مواجه‌اند. سازش و حمایت سرمایه جهانی
از کشورهایی که در آنها آزادیهای سیاسی سرکوب و حقوق
بشر نقض می‌شود، مثل ایران - خود یکی دیگر از دلایل
اساسی مهاجرت ویا خروج اجباری سیاسی پناهندگان
است. بنابراین انتقال بحران از کشورهای اصلی سرمایه
به پیرامون، نشیوه خود به این کشورهای باز میگردد. هم‌اکنون
علاوه بر گسترش موج پناهندگان و مهاجرین از مناطق
آسیایی، آمریکایی و آمریکای لاتینی، کشورهای اصلی
سرمایه داری منتظر ورود بیست میلیون پناهنده روسی
و میلیونها مهاجر دیگر از اروپای شرقی هستند. ورود
بیست هزار پناهنده آلبانیایی در یک قلم، نمونه کوچکی
از این ماجرا است.

بقیه در صفحه ۲

در نتیجه اوضاع فوق، کشورهای معظم سرمایه داری
برای کاهش بحران ساختاری خود و انتقال بخشی
از این بحران به کشورهای پیرامونی سرمایه، به کاهش
یا از بین بردن حقوق پناهندگی و مهاجرین دست
یازیده‌اند. محدودیت‌هایی که تاکنون تصویب شده و یسا

تخریب جنگلهای باران‌زا:

فاجعه محیط زیست

انسان تاکنون با طبیعت به مهر برخورد نکرده است.
سواستفاده و تخریب و نابودی محیط زیست در زمین
و در با هوا، از جمله کارگرهای روشمند نظامهای تولید
انبوه بوده است. مصرف بیش از حد و بی‌رویه منابع نفتی،
جنگلهای و دیگر ثروت‌های طبیعی، آنبه عرض مدت زمانی
کوتاه خطرات و مدمیت‌های غیر قابل جبرانی با خود به‌مراه
داشته است.

یکی از این گنجینه‌ها جنگلهای باران‌زاست که بدرستی
"ریشه زمین" نامیده میشوند. بخدراز سطح بسیار کوچکی
بقیه در صفحه ۱۵

اتریش: معامله سودآور با ایران

در صفحه ۱۵

چند خبر درباره پناهندگان

در صفحه ۱۲

کویت: نقش خشن حقوق انسانی

و منحنی فلسطینیها

در صفحه ۱۲

ضرورت مبارزه سراسری

۱۹۹۰ توافق حول طرح اخراج سریع پناهندگانی که نتوانند دلال پل کافی برای اثبات موقعیت خود داشته باشند، صورت گرفته است - دولت ایتالیایی نیز تلاش زیادی بعمل آورد تا ۲۰ هزار پناهنده آلمانیایی را به کشورشان بازگرداندند - دفتر نخست وزیر بریتانیا نیز هم اینگونه طرحی را برای اجرا آماده ستیاده که مطابق آن مقررات سختتری دوزمه اعطای ویزای ورود و تسهیل در بازگرداندن (دمپور ت) هرچه سریعتر گسائیکه نتوانند ثابت کنند در کشور خود تحت تعقیب بودند، اخذ جریمه از شرکتهای هواپیمایی، همکاری با دول دیگر برای کنترل ورود پناهندگسان - در شامل میشود - برای اث بخش اقدامات جاری دولتهای بزرگ سرمایه داری، فشار به کشورهای مبداء که پناهندگان بالا چبار به آنجا میبرند نیز شدت گرفته است - گسترش فشارها در فیلیپین، یونان، چکسلواکی، پاکستان و ترکیه و ... - نموده‌های از این مسئله هستند - اعتصاب غذای پناهندگان ایرانی در فیلیپین، کنترل شدید برزی توسط دولت چکسلواکی برای جلوگیری از ورود پناهندگان روس، دستگیری، شکنجه، زندان و حتی تحویل پناهندگان سیاسی ایرانی به حکومت اسلامی ایران توسط دولت ترکیه - که گمراه چین نیز نمونه‌ای از آنرا شاهد بودیم - گمراه‌های امنیت سیاسی پناهندگان ایرانی در پاکستان و عدم ثبت نام جدیدان پناهندگان ایرانی توسط دفتر سازمان ملل در کراچی پاکستان، اقدامات معینتی در همین راستا هستند -

در ارتباط با موضوع دوم ما به تلاشهای مشابهی موازی با مورد بالا مواجهیم - مثلا دولت سوئد اخیرا حق اقمونرزبانهای مادری را از بودجه دولتی پناهندگان حذف کرده است - عواقب شدیدی در خصوص محدودیتهای فرهنگی، بویژه برای کودکان به‌سراه

خواهد داشت - همینطور است، فشارهایی که در کمپها برای ایزوله نگه داشتن پناهندگان صورت میگردد - قانون محوبه جدیدآلمان نیز محدودیتهای وسیعی را ایجاد کرده است، در عین حال تلاش برای حذف ستوری نقدی پناهندگان صورت گرفته است، که اولین اقدام در این زمینه پرداخت جنسی بجای پول در ایالت نوردرن وستفالن میباشد - اتریش محدودیتهای زمانی برای اقامت را به اجرا گذاشته است - طرح مورد توافق نکر شده در فرانسه، امکانات اشتغال

برای حقوق پناهندگی

و دریافت تأمین اجتماعی را حذف مینماید - نگهداری پناهندگان آلمانیایی در کشتی توسط دولت ایتالیا بدون کمترین امکانات بهداشتی و تغذیه‌ای که منجر به بیماریهای شدید پوستی و واکبر شد - همینطور است طرح جدید دفتر نخست وزیر انگلستان که حتی "اجازت استثنای اقامت" را برای افرادی که مدت زیادی منتظر رسیدگی پیرونده‌شان هستند، حذف کرده است، البته ما از گسترش اقدامات راسیستی در تمامی کشورهای نامبرده چیزی نگفتیم، چون با اندازه کافی همه ما آنرا حس میکنیم - اخیرا تعدادی از پناهندگان ایرانی به همین دلیل از بخش شرقی آلمان فرار کرده، ند ناکفته روشن است اولین کشورهای پناهندگان به آنجا پناه میبرند، خود مدتهاست که امکانات بهداشتی، رفاهی و ... را محدود و حتی حذف کرده‌اند -

اولین نکته‌ای که از تحولات بر شمرده نتیجه میشو اینستکه مجموعه پناهندگان در موقعیت یکسانی قرار گرفته‌اند، بنابراین مبارزه آنها را محدود به یکسانست

مباحثه با

باقر موثقی

خیلیها با شورویها داشته‌اند و انکایی که به این کشور داشته‌اند رابطه درستی نبوده و مخصوص از این بعد باید برهمنریزهاشان را اسان جامعه خودشان باشد بدون اینکه استفاده از قدرت‌های سیاسی سوسیالیستی را نادیده بگیرند منجی وضع این قدرتها را - هم در هر لحظه باید بدستی بر آورد کرد و نه عبورت مطلق برآ اینک خود این نظامهای سوسیالیستی هم مشکلاتی دارند و مثلا در لحظاتی میتوانستند لحاظ جمعی و مادی هر دو کمکی باشند و سخنی وقتها هم نمیتوانستند و حتی ممکن است کاه محبت وضع خاصی خودشان بانکهای مطلق با درست اتخاذ نکنند که حتی تا ناسر منفی داشته باشد -

س: عده‌ای مسئله دموکراسی را عمده کرده‌اند - منظره‌است که بین نیروهای چپ مطرح است - معتقدند که در سابق دموکراسی رعایت نمیشده و درکشمان از دمکراسی غلط بوده و میگویند که به درک نونویستی از دمکراسی رسیده‌اند - من میخواستم بدانم نظر تـو سـت به این درک نونویس از سوسالیسم دموکراسی تا چه حد با این نظرات خوانایی دارد و آیا فکر نمیکنید که این پوششی است بر نظرات سوسال دموکراسی پس نظرات سوسال لیبرال ؟

ج: من نماندم چه نوع دموکراسی وسیعتر و قویتر است - مثلا در شوروی سوسیالیسم منحصر کامل بیاده نشده یا حتی دفرمه شده و نظام بورژوازی حاکم شده معنائین اینست که در آنجا دموکراسی رعایت نمیشده و اگر نه این معنایی آن نیست که دموکراسی در سوسالیسم در کلیه نوشته‌های مارکسیست‌ها بمعنای اصل پذیرفته نشده، بر عکس

دموکراسی در مارکسیسم بمعنای یک اصل پذیرفته شده و مورد ستایش قرار گرفته است و اساسا بنای ایجاد نظام سوسیالیستی و انقلاب سوسیالیستی بر دموکراسی وسیع است -

س: تضمین بقای این دموکراسی را تو در دخالت شورواها و مردم مینویی؟

ج: حضور شمال توده‌ها بهر شکلی باشد، حالا بصورت شورواها که در لنینیسم پذیرفته شد که در یک شرایط تاریخی مسین و در یک کشور معین وجود آمده یا در یک جای دیگر و در لحظه تاریخی دیگر ممکن است شکل دیگری بگیرد که معلوم نیست چه شکلی خواهد بود ولی بهر حال اگر حضور شمال توده را بمعنای یک اصل سوسیالیسم مسئله دموکراسی بخودی خود حل شده است -

ادامه دارد .

مهاجر ایرانی و ضرورت سازماندهی اجتماعی آن

نوشته آهنگر

۲

ویرای آن جایگاه مبارزاتی قائل نیست • حضور و عدم حضور ایرانیان مهاجر و فعالیت در آنجاییکه مهاجرین هستند برای او علی السویه است • سازماندهی ایرانیان نیز آگس برایش مطرح باشد، آنرا در مقیاس محدود و جدا از طرف اجتماعی مهاجر انجام میدهد • او با نیاز به افسانمادر مبارزات جنبش انقلابی و دمکرات نیروهای بومی نمی بیند یا آنرا تنها در سطح حضور کادریها محسوس در بخش معدودی از کمیته‌ها و سازمانهای اقدام در کمیته در یک کلام آگسینوسم خود را بی نیاز از درگیر شدن بسوا محیط اجتماعی، مهاجرین مشابه نیروی اجتماعی و جنبش اجتماعی جامعه جدیداند بر عکس آگسینوسم، ساوان سیاسی - توده‌ای نمی‌تواند یک سازمان اجتماعی ایجاد نماید • بنیان و پایه سازمان اجتماعی، اعضا • مستقر در محیط اجتماعی هستند، رهبران و پیشروان جنبش توده‌ای در این محیطها و نه خارج از آن هستند • سازمان کادر مکل و تقویت کننده اعضا پایه اجتماعی است و به آن قوام و شکل میدهد، ولی بدون آن هیچ معنی و مفهومی نخواهد داشت • سازمان اجتماعی مهاجر در آمیزش وسیع با جنبش رادیکال بومی است که نیرو میگیرد و به آن نیرو میرساند • بنابراین آمیختن با طبقات رادیکال جوامع جدید و جنبش آنان نه فقط در سطح کادرها و کمیته‌ها و سازمانهای برجسته‌تر و محدود آنها - که در جای خود امری است جایز و بسا اهمیت - بلکه در مقیاس تمام جامعه و تشکلهای گسترده و وسیع توده‌ای مبارزاتی آنها معنی پیدا میکند - یعنی اینکه حضور در تشکلهای دانشجویی، دانش‌آموزی کارگری، کارمندی و ... حلقه مهم و تعیین کننده است - سازماندهی ایرانیان مهاجر نیز اینک، اساسا از گانگال حضور و شرکت در مبارزات جاری محیطهای اجتماعی است که بازدهی مناسب خواهد داشت • زیرا همانگونه که توضیح دادیم، ایرانیان مهاجر، اینک یک نیروی اجتماعی اساسی است و در هویتهای معین اجتماعی شکل گرفته و خواهد گرفت و آنها دیگر جنبش اجتماعی بیگاران نیستند نمیتوان با آنها هرزه در کمیهای پنهاندهی تماس گرفت و مهمتر اینکه نمیتوان آنها را جدا از محیطی که در آن زندگی و کسار و تحصیل میکنند، فعال کرد • به یک اعتبار نمیتوان آنها را سازماندهی کرد و به حرکت درآورد، مگر آنکه با آنها درآیخت و مبارزاتشان و خواسته‌هایشان را سازماندهی نمود - همانگونه که اسلوب سازماندهی گروه‌بندیمسای اجتماعی نشان میدهد، اساسا یک سازمان کادر نمیتواند رسالت سازماندهی طبقات و اقشار جامعه را عملی سازد • روزه در کمیهای و ترویج و سازماندهی در میان ایرانیان مهاجر مشابه نیروی اجتماعی - ونه آتمیزه - نیاز به یک سازمان خارج از کشور است که بافت و منطق فعالیتش را بتسریر نیروهای اجتماعی سوار نماید • منطق با این بافاست اجتماعی سازمانهای خارج از کشور ختریف غیرنمی‌تواند تغییر رقی نماید و عضو نه متعابه انقلابی حرفه‌ای بلکه بعنوان کسی که در محیط اجتماعی خودکار و فعالیست

منیامید و این فعالیت را با حضور در تشکلهای سازمان ارگانیزه میکنند همانکه شود • البته ما اکنون در شرایط اعتلا • انقلابی و با دوره پی از قدرت نیستیم و شرایط نرمال یک سازمان سیاسی را میگذرانیم و بنابراین فعالیتهای سازمان اجتماعی و اعضا • منطق با این دوره است • اما دوره‌ای که از سر میگذرانیم دو ویژگی برجسته نسبت به دوره‌های مشابه دارد • اول آنکه ما در شرایط بحران عمیقا گسترده اید و لزوم یک سیاسی چپ دارد داریم • مورد به شرایط انتقالی ایرانیان مهاجر و بخصوص اعضا، سازمانهای سیاسی به استقرار در محیط اجتماعی برمیگردد • شرایطی که با نداشتن زبان، نداشتن تخصصهای انطباقی با جامعه جدید، و بقیه در کار بسا تحصیل، عدم تطابق با فرهنگ و موازین اجتماعی، مشکلات خانوادگی، شخصی، اجتماعی و ملی ناشی از مهاجرت تبیین می‌شود • در چنین شرایطی و همچنین در مهاجرت جدیدان بر عکس آگسینوسم، ساوان سیاسی - توده‌ای در فعالیتهای سازمان اجتماعی و اعضا - نسبت بسوا آنچه باید باشد و نه نسبت به گذشته، بوجود خواهد آمد • این محدودیتها و حتی کاهش فعالیتها کوتاهمدت بوده و بتدریج با کاهش و رفع ویژگیهای ایندوره، رفع خواهد شد •

ایرانیان مهاجر، ایوزیسوم سیاسی رژیم اسلامی همانگونه که قبلا یادآور شدیم، رژیم ایرانی یک ویژگی برجسته دارند که در قیاس با دیگر مهاجرتیهای توسعه‌یافته اهمیت زیادی دارد • این ویژگی به مهاجرت توده‌ای ناشی از یک انقلاب بزرگ خلقی و رژیم بنیاد ارتجاعی منبعت از آن برمیگردد • ایرانیان مهاجر یک توده ملیونی ایوزیسوم سیاسی رژیم اسلامی هستند • این ویژگی باعث شده است تا گرایشات گوناگون درگیر در سازماندهی مهاجرین ایرانی جهات جغرافیایی شان را کم کنند و هر کدام با گرایش بخشی از واقعیتها و حذیباسخ بخش دیگر، نتوانند بسوا خواسته‌ها و اهداف جنبش مهاجرین ایرانی یاری میرسانند، در چارچوب سازماندهی مهاجرین ایرانی به گرایش اصلی قابل رویت است یک گرایش بنیادین ایرانی را با مشخصه ایوزیسوم سیاسی بودن آن مننای تحلیل قرار میدهد و به بافت اجتماعی آن توجه‌ای نمیکند، یا اگر به آن برخورد میکنند، خلعت جنبشی و سیاسی آنرا حذف می‌نمایند • این گرایش، در همه حال به نوعی به ناسیونالیسم ملی می‌نخلطد، و شمار سازماندهی تشکلهای متعلق ایرانیان را ارائه میدهد • در این نگرش هیچگونه انقاصی نمی‌یابست سازمان اجتماعی و توده‌ای جامعه جدید صورت گیرند • نمونه برجسته این نوع سازماندهی را میتسلسوان در کنفدراسیون سابق دانشجویان ایرانی دیدیم، که بدلیل پایه • دانشجویی و غیر مهاجرتی تا حدودی قابل توجیه بود • اما انطباق آن سازماندهی با نیروی مادی و اجتماعی مهاجرین شیبور از سر گذاشتن است • این نوع سازماندهی، حتی توانایی موفقیت در فعالیتهای ضد رژیم را نیز از دست خواهد داد و یا در مقیاسی بسیار کوچک آنرا نماند خواهد کرد • زیرا نیروهای ملیونی و وسیع مهاجرین ایرانی را به دور از مبارزات ملموس، روبه جاریان در محیط کار و زندگی در نظر میگیرد و تنها به یک ویژگی از خواسته‌های آنها توجه

سازمان اجتماعی یا سازمان کادر همانگونه که اشاره کردیم، مهاجرین ایرانی در جهت تثبیت هویت اجتماعی شان هستند • یعنی اینکه ما دیگر با پناهنده و مهاجر بطور عام و بیرو نیستیم • ما اینک با مهاجر سرمایه‌دار، یکی از دانشجو، کارمند، بیگار و قوی مواجه ایم • بر سه هویت یابی، منحصر به مهاجرین بطور عام نمیشود، این امر مانند قلمین آهنربا، اکثریست گسترده نیروهای سیاسی، اعضا و کادریها سازمانهای سیاسی را به سمت جذب کرده و خواهد کرد • بنابراین استقرار در محیط اجتماعی بصورت قاعده درآمده است • روشن است که از وضعیت موجود بطور طبیعی رهبران عملی و پیشرو مهاجرین از طبقه همین هویت یابی اجتماعی بیرون خواهند زد • یکی از دلایل شکست و بی‌مفیدت آگسینوسم در خارج از کشور، همین روند استقرار در محیط اجتماعی است • آگسینوسم که نیروی پایه‌اش را از بیگاران، لمینها و اقلیت کوچکی از کادریها تکنیکی، فنی و برترک در لحظاتی میگیرد • یا دوره ابتدای مهاجرت و حضور وسیع پناهندگان ایرانی در خارج از کشور انطباق داشت • در این دوره آگسینوسم بزرگ و کوچک متعدد با دلایل مهم و غیر مهم جریان داشت، و پناهندگان از این آگسینوسم آن آگسینون در حرکت بودند و سازمانهای سیاسی نیستند مسرور از کارکرد خود، برنامه‌های آگسینوسم را گسترش میدادند • اما آگسینوسم در طی یک پروسه پنجره زمینگیر شد • این امر حتی در مورد سازمانهایی که ویژگی فعالیت آنها آگسینوسم مطلق بود و اساسا از طریق توطئه‌گسری و کارهای تکنیکی - فنی چند اقدام نمایشی را در عرض سال انجام میدادند نیز صادق است • این سازمانها نیز در دور اخیر کمترین تحریکی نداشتند • همانطور که عنوان کردیم یکی از دلایل ناسی ایوزیسوم، از بین رفتن پایه‌های مادی حمایتی و توده‌ای آگسینوسم در خارج است، پناهندگان ایرانی دیگر در هابها و یا منتظر دریافت پاسپورت قبولی از دادگاری نیستند • آنان اینک در ران بلا تکلیفی برای تمسیر گیری در مورد زندگی خود، ایشات سر میگذرانند در دوره‌های تخریبی، دانشگاه محیطهای کاز نایب، تمام وقت، نیمه وقت و یا موقت مستقر میشوند • پناهندگان بیگاری دیگر وجود ندارند که آگسینوسم روی آنها سرمایه‌گذاری نماید • اصلا اعضا و هواداران سازمانهای سیاسی را نیز در حال حاضر نمیتوان، هر لحظه به خط کرد و آنها را برای برنامه‌های آگسینوسم کار گرفت •

اما بیست آگسینوسم در مقیاسی که به آن اشاره شد به معنی پایان کار نیست • آگسینوسم اینک خود را با شرایط جدید وفق میدهد و خرقة جدیدی بر تن میکند • در حال حاضر برای تشخیص مرز بین آگسینوسم و اسلوب فعالیت کمونیستی باید به این سؤال اساسی پاسخ داد که سازمان خارج از کشور یک سازمان اجتماعی است یا یک سازمان کادر ؟ آگسینوسم بر سازمان کادر تکیست دارد • پذیرش صوری سازمان اعضا، امری مصلحتی است

مهاجر ایرانی ...

میکند در عین حال این گرایش توجه نمیکند کسسه فعالیت فخریومی در خارج، در یک جنبه بسیار مهم و اساسی، کشاندن جامعه بومی و نیروهای اجتماعی آن بدفاع از مبارزات مردم ایران است و سازماندهی اجتماعی مهاجرین پایه توده‌ای برای شکل دهی به این حمایت توده‌ای است و کمیته‌های دفاع مختلط مردمی هر چند عنصر مهم و با ارزشی است که بایست پدید آید آن توجه کافی کرد ولی نمیتواند جنبه توده‌ای گسترده اکثریت قریب به اتفاق اعضا، سازمان‌ها را آنچنانی که کار و تحصیل و زندگی جریان دارد فعالیت سیاسی‌شان را تنظیم میکنند، چون سهل‌الوصولترین و مشغولترین امکان و نوع فعالیت را ایجاد میکند و نه در کمیته‌های کوچک و متشکل از کارهای فعال سیاسی.

گرایش دوم، واقعیت‌های حاکم بر جامعه مهاجرین را در کشورهای محل سکونت بخوبی میبیند، این دیدگاه جستجویی اجتماعی مهاجرین در جامعه جدید را بخوبی تمیز میدهد، و به این نتیجه دست یافته است که بدون مداخله جنبش انقلابی و دمکراتیک نیروهای اجتماعی بومی‌نکار نمی‌تواند از پیش برود... اما این تفکر، یکی از مهمترین مشخصه‌های مهاجرین ایرانی، یعنی ناسپد اول مهاجرت و پیوسته اپوزیسیون سیاسی بودن آنرا نادیده میگرداند. بنابراین فعالیت و اثرگذاری بر جنبش سیاسی اپوزیسیون مهاجرین و خواسته‌های فرهنگی و... را بر سه نیروهای سلطنت، سرمایه و ناسیونالیست‌ها و کانگامینا بدیده این ترتیب آب به آسیاب سرمایه جهانی و اقتصاد آن میریزد.

گرایش سوم، که من خود را در آن میبینم، مبارزه برای دستیابی به شهروندی برابر حقوق، خواسته‌های فرهنگی و ارزشهای مثبت دستگاههای رومپاشی ملی و دامن زدن به جنبش انقلابی-دمکراتیک مهاجرین ایرانی را در دستور میگذارد. مهاجرین ایرانی را نیروی اجتماعی تلقی میکند و بنابراین خواهان سازماندهی اجتماعی و سازمان سیاسی با بافت و کارکرد اجتماعی برای آنست. این گرایش با اهمیت اساسی به مبارزه در محیطهای کار و تحصیل و زندگی میدهد و بنابراین مبارزه برای دستیابی به خواسته‌های اجتماعی و سیاسی ایرانیان و خارجیها، را در ادغام مبارزاتی توده‌ای با ساختار طبقاتی و اجتماعی جوامع تحت سکونت تلقی میکند، در واقع این نظرگاه، مبارزه دانشجویان ایرانی را تمکلا مستقل و نه بشکل استحاله کامل در تشکلهای دانشجویی بومی، بلکه در شرکت و عضویت در تشکلهای دانشجویی بومی، همواره طرح مشکل خواسته‌های ویژه ایرانیان و خارجیان مهاجر را میبشد. زیرا هنوز مسائل و خواسته‌های ویژه این بخش از دانشجویان خارجی به برابری کامل با دانشجویان بومی نرسیده است. همینطور است حضور و شرکت در اتخاذهای کارگری سراسری در جوامع جدید، که مبارزه برای خواسته‌های کارکنان مهاجرین را در دل خود منضم میبشد. اتحادیه‌های کارمندی و دیگر اشکال سازمانیابی هیوهای اجتماعی نیز از همین تونده است. شکل از مبارزه کارهای برجسته سازمانی را بسری هدایت فعالیتهای روتین فوق و همینطور حضور

پیام کارگر

در کمیته‌های اجتماعی دفاع از حق شهروندی، نسیم و راسیم و... بوجود آورده و سیستم کادرسازی دائم سازمانی را نیز بیمه میکند. این گرایش برای اعتقاد است که سازماندهی مستقل ایرانیان حول فعالیت‌های ضد رژیم و فرهنگی، هنری و... بسیار با اهمیت است. منتهی این فعالیت را اساسا با توجه به تبلیغ ترویج و سازماندهی ایرانیان مهاجر در محیطهای اجتماعی پیش میرود. این امر بویژه از آنرو حائز اهمیت است که نه تنها کمیت‌های امکان برای پیشبرد امکان فعالیت ایرانیان مهاجر است بلکه با نقب زدن به جنبش اجتماعی نیروهای بومی، آنها را به درگیر و وارد شدن به فعالیتها و خواسته‌های فوق سوق میدهد. در این رابطه هنوز یک مسئله باقی است و تجارب و پاسخهای تکنوقسی نیز نتوانسته است خطر آنها را نشان دهد. مسئله چنین است، آیا کمیته‌های ضد رژیم و یا فرهنگی ایرانی نظیر کانگوانی ایرانیان، کمیته‌های دفاع از زندانیان سیاسی، کمیته‌های ضد اختناق، تشکلهای فرهنگی و سیاسی، هنری، شکل زنان و... میباید کاملا ایرانی و مستقل فراملیتی برای آن مناسب است - تجارب تکنوقسی عمدتا نوع اول مهاجرین ایرانی را نشان میدهد، منتهی مدتی است که نوع دوم تشکلهای نیز به تناسب‌های گوناگون سیاسی با فرهنگی بوجود آمده‌اند. برای پاسخ دقیقتر به این مسئله می‌بایست با تعمق و بررسی همه جانبه نقاط مثبت و منفی آنها را آنالیز کرد تا بتوان با تشخیص دقیقتری به خط عمومی جنبش مهاجرین خارج از کشور در این زمینه اراشه کرد. آخرین تجربه مبارزاتی جنبش انقلابی-دمکراتیک جهانی، مربوط به جنگ خلیج فارس بود. این جنبش در ایجاد میملونی تلاش کرد تا صلح را به جنگ افروزان و منادان نظم نوین بین‌المللی تبدیل نماید. در این جنبش، دانش‌آموزان، دانشجویان، کارگران و کارمندان شرکت سازمانیافته‌ای داشتند و در تحمیل و گسترش هر چه وسیعتر مبارزه برای صلح نقش بسزایی ایفا نمودند. نکته برجسته اما برای ما، حضور منسجتر و فعالتر ایرانیان مستقر در هیوهای اجتماعی در جنبش اخیر بود. دانش‌آموزان، دانشجویان و کارگران مهاجر ایرانی در جنبه‌های مختلف تبلیغی، ترویجی، سازماندهی و شرکت در این جنبش جهانی بمثابة سنگ نیروی اجتماعی-نسبت به جنبه‌های دیگر فعالیتست سیاسی حرکت بیشتری نشان دادند و این هنوز اول راه است ایرانیان مهاجر هنوز دوره انتقالی را از سر میگذرانند و بنابراین برای قوام دادن به مبارزه اجتماعی‌شان، فرصت لازم دارند. ولی تجربه چندسال اخیر نشان داد است که چه چیز عملی از این تجربه است. ما ملج اخیری جمعیت عملی از این تجربه است. اکنون در شرایطی هستیم که آکسیونیم در حالت فلسف کامل است، ولی تلاش میکند خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. برنامه کنونی آکسیونیم و سازمان توطئه‌گر سیاسی نفی سازمانهای خارج از کشور بمثابة یک موجود اجتماعی است. تلاش کنیم تا با یکبارگیری اسلوب فعالیت روتین کمونیستی در محیطهای کار، تحصیل و زندگی، آنگونه که توضیح دادیم و بر سر مدیم، زندگی گیاهی و توطئه‌گرانه فعالیت کمونیستی را در سندانیم و این توطئه‌گرانه فعالیت و سرزندگی را به فعالیت سیاسی، توده‌ای جنبش مهاجرین ایرانی بازگردانیم.

اعتراضات وسیع توده‌ها

در آلمان شرقی سابق

تظاهرات وسیع توده‌ها در آلمان دمکراتیک سابق، هر روز ابعاد وسیعتری یافته و در خواست کنارگیری اختلاف راست-میانه حاکم در آلمان با مراثت بیشتری طرح میشود. شرکت‌کنندگان در این راهپیماییها که اکنون بصورت هفتگی در همه شهرهای بزرگ آلمان شرقی سابق برگزار میشوند. قربانیان اولیه پنجم سرمایه داری هستند که اکنون به مور از رویای ساده‌لوحانه سطح زندگی بالا که سیاستمداران محافظکار دست راستی به آنها وعده میدادند خارج شده و بلم بیکاری و فقر را میبشد.

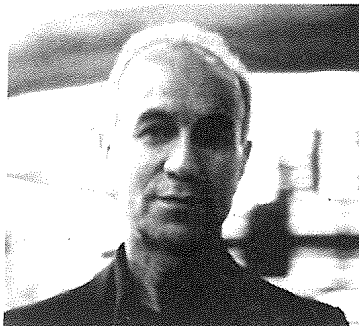
درخواست اصلی تظاهر کنندگان این داد بکس بیکارزایی سیاسی است که بوسیله تعطیل شدن و بسته شدن بنگاههای تولیدی دولتی سابق از سوی دولت به آنها تحمیل میشود. این اقدام پس از تحمیل وحدت به آلمان شرقی و در فضای سرگردانی مام‌های اولیه مردم اتحادیه و وعده‌های سیاستمداران غربی را می‌پذیرفتند تحت عنوان پایان دادن به انحمار دولتی و سپردن اقتضا به بخش خصوصی صورت میگرفت. بخش خصوصی که تمایلی به سرمایه گذاری در آلمان شرقی ندارد. ما اینکه میتواند همه چیز را بسای بسیار نازل خریداری کند. و ترجیح میدهد با افزایش تولید در بنگاههای تولیدی در غرب آلمان، بازار مصرف را در شرق بیوشاند و لذا در حالیکه بنگاههای دولتی سابق تحمیل میشوند، منابع جدید ایجاد اشتغال بوجود نمی‌آیند و از آن بدتر، هیچ چشماندازی وجود ندارد که در آینده، نزدیک وضع بهتر خواهد بود.

آنچه که در آلمان شرقی اتفاق می‌افتد، با توجه به اینکه آلمان غربی سابق یکی از نیرومندترین و سالمترین اقتصادهای غربی بشمار میرود، میدیده است که دیر یا زود چشمان همه جویندگان سرگردان خوشحختی در نظام سرمایه داری را که اکنون مثل طاعون به اروپای شرقی سرایت میکند را باز و آهنگرد، نظام سرمایه داری تنها محمولات خود و استفاده از همه ظرفیت‌های تولیدی موجود است. و علیرغم داشتن منابع مالی و سرمایه‌های عظیم، تمایلی به سرمایه‌گذاری وسیع در بازارهای جدید ندارد. تبدیل نمودن اروپای شرقی به منبع نیروی کار ارزان، و سیاه، یعنی آنچه که مطلقا تا حدی در رابطه با بسند مکزیک و آمریکا وجود دارد، هدف اصلی است و شهروندان آلمان شرقی سابق این را به بهای درمناک آرزوهای بریاد رفته و زندگیهای تنه شده در خوانندگانت، بلکه همین موفق به واژگون کردن دولت فعلی شوند. متعلا سوسپال دمکراتی را بجای محافظه‌کارانه می‌دانند. در این مسئله تغییری نخواهد داد. فشار توده‌های قریب خورده آلمان شرقی، دولت دست راستی مدافع بازار را مجبور خواهد کرد که تا حدی به برنامه‌ریزی اقتصادی بر داشته و بسا سرمایه‌های دولتی وسیع به ایجاد اشتغال و تسامد فعالیت بنگاههای دولتی فعلی بپردازد و بدین مسئله بر نیروهای تخریب‌گر ستم سرمایه داری مبارزند!

صاحبه با

باقر مومنی

درباره از همایش اردوگاه سوسیالیسم،
طل آن و چشم اندازها



این درگیری روی کار می‌آید اگر نفوذ توده‌ها داشته باشد دیگر اقلیت نیست. چرا؟ برای اینکه توده‌ها در برابر قدرتی قرار داشته‌اند که نمی‌توانسته‌اند کاری بکنند و حالا این اقلیت مورد قبول آنها با تاکتیکهای خاص -بهرحال آن قدرت را سرنگون کرده- در اینجا توده‌ها در واقع شدقترتی که روی کار می‌آید، یعنی این اقلیت نبوده‌اند بلکه برعکس پشت سرش بوده‌اند. اما یک وقت هست که قدرت جدیدی بمعنای واقعی کودتا میکند، یعنی توده پشتش سرش نیست، دخالتی در کودتا ندارد، بوفعی هم در آن ندارد.

س: همین بلشویکها در مجلس موسان کمپیاورند.

ج: من الان بادم نیست که نحوه انتخابات مجلس موسان چطور بوده ولی بهرحال این باصطلاح کودتا را که بغضیها در مورد بلشویکها با یکبار میرند میگویند آنها با کودتا روی کار آمدند من قبول ندارم انقلاب ممکن است یک دوره نسبتا طولانی انقلابی طول بکشد مثل انقلاب مشروطیت ما یا اینکه حکومت با یک عمل فریبتی سرنگون بشود مثل همین ۵۷ که حکومت قبلی ظاهر قبیله سرنگون شد و یا اگر بخواهیم خیلی ظاهر قبیله را نگاه کنیم انقلاب بورژوا دموکراتیک فرانسه که در یک روز و با تسخیر باستیل در ۱۴ ژوئیه متبلور شد.

س: کسانی که لنینیسم را زیر سؤال میبرند نقطه عزیمتشان از همین جاست که لنین به دموکراسی خیانت کرده است، یعنی از همین مجلس موسان که لنینیستها در اقلیت بودند.

ج: دموکراسی در یک شرایط انقلابی معنای خاصی خودش را پیدا میکند. دموکراسی یعنی چه؟ یعنی حضور قدامت توده‌ها و تأیید توده‌ها، یعنی توده‌ها اولاً حضور دارند و ثانیاً انقلاب را تأیید میکنند و درعین حال هم انقلاب در جهت خواست آنها عمل میکند. قبلاً گفتیم من دقیقاً وارد نیستم ولی اگر در جایی بفرض کمیونستها حکومتی را بشکل کودتای سرنگون میکنند قدرت را بدست میگیرند بهیچوجه معنای این ضرورت کودتا نیست و کاملاً میتواند انقلابی باشد یعنی بسک کودتای انقلابی که کودتای انقلابی خودش شکلی از انقلاب است و کودتا هم جزئی از انقلاب است، یک نوع سرنگون کردن شد انقلاب بدست انقلاب است. ولی اگر شرایط طوری است که مردم این حکومت کودتا را تأیید نمیکنند در اینصورت مطلب کاملاً فرق میکند ولی تا آنجا که من اطلاع دارم در روسیه چنین چیزی اتفاق نیافتاده است. اگر اگر کودتای انقلابی بلشویکها چنین مشخصه‌ای داشته باشد صحیح تر این بود که بگذاریم توده‌ها کمی بیشتر برسد، البته بشرطی که حریفان فرصت نکنند درخت را از بیخ بکنند ولی در هر صورت آنطور که من میدانم در انقلاب شوروی قبیله اینطور نبوده. تا آنجا که من میدانم لنین مستعد بود که باید گذاشت تا حکومت منشویکها پیش برود و کارش را بکند و خودش را نشان دهد تا مردم بفهمند که این آن چیزی نیست که آنها میخواستند. کما اینکه بعد وقتی منشویکها دولت ترنکی سرکار می‌آیند جنگ راه داده میشوند و در واقع در عمل به مردم نشان میدهد که این آن حکومتی که مورد نظر مردم و زحماتشان بود نیست. حالا اینکه بلشویکها مجلس موسان منشویکی را با بسک

میدهی

ج: قبلاً گفتیم که این وضع معمول شرایط تاریخی بوده و میتوانست بصورت ترمتر و معتدل‌تری پیش برود ولی بهرحال اینطور شد. اما یک حکومت شورائیتی در حقیقت همان حکومت کمونیستی هست و نه این حکومت بوروکراتیک که بعداً در اثر شرایط تاریخی بوجود آمد و با کنار گذاشتن شوراها به نظام سوسیالیستی هم لطمه زد. اتفاقاً این مطلب بر میگرده به همان موضوع شرکت غیر کمونیستیها در نهادهای اجتماعی و دولت، برای اینکه در شوراها همه طبیعتاً کمونیست نیستند و اگر واقعا حکومت شورائی باشد بطور طبیعی عناصر غیر کمونیست هم بر حسب میزان رشد جامعه، در قدرت دخالت پیدا میکنند ولی اگر حزب کمونیست خوب عمل کرده باشد و واقعا بزرگترین و با نفوذترین حزب باشد و باقی توده‌های مردم دنبال آن باشند بطور خیلی طبیعی جامعه را هدایت میکند. اینست که من تصور نمیکنم هیچ از طریق حکومت شورائی بشود گفت حکومت کمونیستی یا حکومت سوسیالیستی واقعی میتواند وجود داشته باشد کما اینکه خود رهبران شوروی هم در این سالهای اخیر برای توجیه ناپسا مانی‌های خود اصطلاح "سوسیالیسم واقعا موجود" را جعل کرده بودند.

س: وقتی در مجلس موسان بلشویکها در اقلیت بودند و مجلس منحل میشود و اینها بشکلی قدرت را تماماً قبضه میکنند و مخالفین را بشکلی حذف میکنند، سؤال اینست که آیا قبیله به همین جا بر نمیگرده که تمام قدرت به حزب و از آنجا به رهبری فردی واگذار میشود و بعد به بوروکراسی و تسلط بوروکراسی منجر میشود؟

ج: شرایط تاریخی که میگوییم معنایش همین است.

س: شرایط تاریخی خیلی کلی است، ما میخواهیم این را بیشتر بازش کنیم.

ج: شرایط تاریخی اینست که نیروهای انقلابی باید انقلاب را پیش ببرند ولی انقلاب با مقاومت مواجهه میشود، با مقاومت نیروهایش که در جامعه حاکمیت داشته‌اند و حاکمیت دارند. طبیعتاً این مقاومت سه درگیری منجر میشود. خود این نحوه، درگیری انقلاب یکی از عواملی است که شرایط تاریخی را تشکیل میدهد و روی عواقب انقلاب تأثیر میگذارد. اقلیتی که بدنیسال

س: یعنی تو میخواهی بگویی که فرضا در بسک حکومت سوسیالیستی میشود اعتراف دولت را از سایر احزاب، غیر از حزب کمونیست، انتخاب کرد؟

ج: در حدی که برنامه سوسیالیستی را اجرا کند.

س: پس یعنی که سایر احزاب هم در کنار احزاب کمونیست آزادی سیاسی دارند؟

ج: ببینید! حزب کمونیست چه میخواهد؟ او استقرار کمونیسم را در یک مرحله طولانی در یک جامعه میخواهد. اگر قبول میکند که این استقرار کمونیسم صورت میگیرد و در این مرحله طولانی در رشته‌ها و محدوده‌های مختلف نظام غیر سوسیالیستی جاری باشد که از نظر شمای کمونیست و از نظر حزب کمونیست همان تاکتیکی است که به استراتژی کمونیسم خدمت میکند، طبیعتاً عوامل و عناصری که کمونیستی نیستند و با آن رشته‌ها و محدوده‌ها آشنایی دارند طبیعتاً است که آنها هم در آن رشته‌ها و محدوده‌ها کار کنند، ای بسا آنها این نوع کارها را از کمونیست‌ها، هم بهتر انجام میدهند. منتها آن هدایت حزب کمونیست و کنترل دولت سوسیالیستی، و صمتر از همه نظارت و قفسا و توده‌ها، مانع از این میشود که قدرت این عوامل در جهت کارهای غیر سوسیالیستی رشد بکند. بنابراین سازمانهای دولتی و نهادهای اجتماعی ضرورتاً نیایستی همه اعضا کمونیست باشند و حتی گاه در خود دولت هم همینطور. در یک مرحله‌ای از تاریخ هنوز کل نظام تقدیمی نبوده که صد در صد سوسیالیستی شود و بنابراین یک جریان غیر سوسیالیستی در آن هست و تا آنجایی که این هست طبیعتاً عناصر غیر سوسیالیست میتوانند در دولت هم شرکت داشته باشند و این طبیعی ترین چیز است.

س: مارکس در رابطه با کمون مسئله شوراها را مطرح میکند، لنین هم تعریف تئوریک آنرا جامع میکند و سعی میکند اجرا کند، پس اینجا تناقض است بین حکومت شوراها و حزب. دولت، که در شوروی اتفاق افتاد. تسو خودت رابطه حکومت شورائی در یک نظام سوسیالیستی را با حزب کمونیست چگونه ارزیابی میکنی و فکر میکنی که دارای چه کمالمنسی باید باشد و آنچه که در شوروی اتفاق افتاد، یعنی ساید شدن حکومت شوراها - استوار حزب کمونیست را بجای آن چگونه توجیح

مصاحبه با باقر مومنی

فربت یا کودتا مرخص کردند این يك مسئله فرعی است و خشکهای به ماهیت انقلابی عمل بلشویکیسما و ارد نیبآورد • شك كه اصالت ندارد •

س : این بخش فلتی از سئوالات را میبندید و بسلك سئوال کلیدی دیگر را مطرح میکنیم • آن هم اینست كه توری نو پیش بعنوان يك عقب نشینی اصولی محسبت کردن تا بستر پیشروی فراهم بشود لیكن از سوشی كلكتیویزاسیون ها را یکی دیگر از اصول پایهسبهای سوسیالیسم میدانیم و از سوی دیگر در واقع برجستهای سئوال يك فرد یا برای يك دوره نادرست مبدایم • سئوال اینست كهلكلتیویزاسیون اجباری چه تاثیرمنفسی در انفعال و بیگانگی تودهها نسبت به نظامی كه بنفسع آنها بوده داشته است •

ج : بنظر من تو در سئوال خودت جواب خودت را دادهای ، یعنی اینکه برای اجرای هر برنامه اجتماعی بایستی زمینههای اجتماعی را فراهم کرد • انگسروز كلكتیویزاسیون در يك شرایطی در يك قسمتها یی از جامعه هنوز زمینه روحی و مادی یا ذهنی عینی ندا ر داشته و یك حکومت سوسیالیستی فراهم کردن زمینه برای انکار است ، برای اینکه چیزی كه اجباری و زورگی باشد ، بخصوص اگر در رابطه با مردم باشد ، مردم را قیسل از اینکه آما آدی ذهنی داشته باشند بخواد هیچور بسه انجام کاری بکنید طبیعتا منجر به انفعال آنها میشود ، یعنی یکنوع مقاومت منفی ، البته اگر زورشان سرنگسه مقاومت مثبت بکنند • در واقع انفعال مردم و فاصله گرفتن آنها از حزب و دولت مقداری ناشی از همین نوع اجبارهاست اجباری كه برای انجام کاری بكار میروند قبل از آنكه آما آدی ذهنی در مردم برای پذیرش آن فراهم شده باشد •

س : بحران ملیتهای مختلف در اتحاد جماهیر شوروی كه اخیرا پیش آمد را ما شاهد بودیم • چرا بعد از هفتاد سال نظام شوروی توانست مشكل ملیتها را حل كند بطوریکه در بحرانیترین شكل ممكن ، بعد از مدتها ، خودش را نشان داد •

ج : این برخورد ملیتپوی و تظاهر ناسیونالیسم در ملیتهای مختلف شوروی قبل از همه بنظر من با یسدد يك چیز را برای ما روشن بکند و آن اینکه برای مساو برای آلمانیها كه فكر میکنند مسائل انسانی خیلی ساده است و با يك برنامه ریزی و در مدت خیلی کوتاهی حل و فصل میشود ، می تواند تجربه خیلی آموزندهای باشد كه نشان میدهد بعضی عوامل ذهنی كه محمول قرنیها و قرنیهاست باین سادگی از بین نمیروند و نمیشود با زور هم از بینش برد و یا بر آن سرپوش گذاشت • من خودم شخصا تا یکی دو دهه پیشي فكر میکردم كه روجیهات و خلیقات مردم با ده پانزده سال نظام سوسیالیستی در تمام زمینهها منتظا عوض میشود و باید عوض بشود در حالیکه بعدا و در ارتباط با تجربیاتی كه بسزای خودم پیش آمد متوجه شدم كه روجیهات و خلیقات آلمانی و ملتها با گذشت ده هفتاد و نه بیست سال و حتی تجدید نسلها هم باین آسانی ریشهان كند نمیشود • مشكلا

پیام کارگر

یکی از این چیزها روجه مذهبی است • خلیپها ممکن است فقرات و تشریفات مذهبی را انجام ندهند و یسا در زندگی روزانه نسبت به مسائل مذهبی خلیسی بی مبالا باشند و حتی بقول مومنین کفر هم بگویند و کارهای خلاف مذهب هم بکنند ولی وقتی در جائسی در بن بست گیر میکنند تلقی مذهبی جای باباز میکنند و زنده میشود • برخورد مذهبی ، یعنی نوعی برخسورد دکماتیک در بین خود کمونیستها هم هست و خلیسی و مشکلائی را كه بعدا میبینیم ناشی از نوعی برخسورد مذهبی با مارکسیسم ویا کمونیسم است كه در نكلام سوسیالیستی و نظام غربی بوجود میآید • یکی از همین نوع برخورد متمرکز کردن ذهن است نسبت به قدرت فردی و این يك نوع برخورد مذهبی است ویا اصلا هر نوع دكم ما نتن ، در حالی كه بارها و بارها گفته شده و مطرح بوده كه مارکسیسم دكم نیست ، و دیالكتیك كه پایهسه ، نفسه • مارکسیستاست اساسا بر تغییر و حرکت است ولی با هم ، هر قدر وقتی عمق افكار و رفتار روجیهات از کمونیستها را بگاھد این نوع برخورد مذهبی را در آنها میبینید • باین ترتیب این برخورد مذهبی چیزست كه باین سادگیال بین نمرود • ناسیونالیسم هم یکی از آن چیزهای است كه هنوز با مخور تربیت و اخلاق روجیهات باقیمانده از قرنیها ، حتی با تجدید نسلها هم به آسانی از بین نمرود و فقط مكنم است بتدریج تضعیف شود ولی خود خده ، خودت حکومت و خود رهبری های اجتماعی بایستی نسبت به این مسئله آگاه باشند و آنرا با موقع هدایت بکنند باینكه بتدریج تضعیف بشود • ایسن دوستی ملتها كه یکی از پایههای سوسیالیسم است باید درمل و در جریان تاریخ پیش كلك بشود • ولسی میبینیم ، مرفقظتر از اینکه ناسیونالیسم ریشه دارد ، یعنی از روضهائی كه در شوروی تصور میشد جنبه سوسیالیستی دارد برعكس به ناسیونالیسم و رشد ناسیونالیسم كلك كرده است • مثلا یکی از اصول نظام سوسیالیستی خود مختاری و ملیان دادن به سنتهای ملی ، زبانهای ملی و آزادگذاشتن خلیقا در خصوصات ملی خودشان است ، در شوروی در زیر عنوان همین اصل • دموکراسی و آزادی برای سنتهای ملی و احترام به تاریخ ملی و امثال اینها در بعضی از جاها حتی نوعی شوینیسم تقویت شده است مثلا قبل از ایجاد اتحاد شوروی قبایلی وجود داشتند مثلا قبیل چین و تواتش ، كه تحت عنوان سوسیالیسم یا دموکراسی سوسیالیستی در واقع طوری عمل شكته روجه ناسیونالیستی را در آنها تقویت كرد • بهر حال انگسز صدرمد هم درست عمل میشد باز هم ، همانطور كه گفتیم مسئله ناسیونالیسم از آنجا كه ریشه تاریخی دارد • د بایستی هم در طول تاریخ از بین برود ، مدخل با یکی دو سنتل ریشك ن نمیشود •

برای مثال رفیق كارگری كه در سال ۱۳۳۱ با هیئتی به شوروی دعوت شده بود و چند روز هم در باکو مانده بود بعدها برای من تشریف میكرد كه در آنجا در میان مردم من خودم را در تیربئوز در میان مردم تیربئوز احساس میكردم • ما همان بی نظمیها و شلوغ کاریها و سرودهاها و صلح را در آنها رفتها • در آن موقع من پیش خودم فكر میكردم • و تعجب كردم كه چطور بعد از سی و پنج سال بعد از استقرار سوسیالیسم در آذربایجان برخورد شوروی در خلیقات مردم تغییر محسوسی بوجود نیامده • یا چند سال پیش یکی از رفقای

قدیمی را كه ذهن تحقیقی دارد در پاریس در محفلی دیدم كه پس از سال ۱۳۳۷ مدتی در شوروی بوده و بعد هسا در چكسلاوی مقیم شده بود • او در برابر حرفها و بگویموكها در باره بعضی جنبه های منفی ویا مثبت نظام شوروی و چكسلاوکی يك نكته را تكرار میكرد كه برای من جالبس و آموزنده بود • او این بچكه را بویكند این خصوصیت • حالا منفی یا مثبت ، هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد ، ایسن خصوصیت مربوط به روجیات و خلیقات روجهایا مثلا روجیات چكسلاوکیست • منظورم اینست كه تمام خصوصیات كه در يك جامعه سوسیالیستی وجود دارد ، چه منفی و چه مثبت ، نباید بحساب سوسیالیسم گذاشت • مثلا در همین اواخر اگر زوری سوسیالیسم برقرار شود تا نسلها بعد تاثیر خلیقات آلمانیها ، فرانسویها ، ایتالیاییها ، اسبانیا و شپها و دیگران بر سوسیالیسم هر كدام از آنها محسوس خواهد بود برای اینکه آنها غیر طبعی بطن نسبتا مشابه تكامل تاریخی و اقتصادی از نظر روجیات و خلیقات ملی با هم متفاوت هستند و خلیقاتی طبیعتی است كه ایسن خصوصیات ملی در استقرار و تكامل نظام سوسیالیستی آنها هم اثر بگذارد •

بهر حال در شوروی روی این مسائل سریشوش میگذشتند ولی حالا كه نوعی دموکراسی برقرار شده مسئله ملی بصورتی كه میبینیم خودش را نشان میدهد • خوب تصویری كه آلمانیها مثل ما داشتیم كه با نوسی اید آلیسم به جامعه شوروی نگاه میكردیم ، وقتی با یسن چیزها برخورد میكردیم دچار سرگمجه میشویم و میگوئیم پس سوسیالیسم هیچ کاری نكرده است • البته شاید به سیاست های حکومت شوروی در این زمینه ایرادهایی بشود وارد كرد ولی بنظر من بفرش اینکه به بهترین شكل هم عمل میشد و عمل بشود باز مسئله ناسیونالیسم و مسئله روجیات و خلیقات ملتها و خلیقا ، از آنجا كه ریشه در تاریخ دارد باین آسانی عوض شكنی نیست •

س : بسیار خوب ، این بخش را اگر جمع بندی كنیم و میگوییم علل شكست سوسیالیسم سابقا موجود بود و كراتیم و فقدان دموکراسی بوده • سئوال پایانی ما در این بخش اینست كه آیا شكست این الكو وغل از سوسیالیسم ، شكست ناسیونالیسم و ماركسیسم است و مدخل منحرف بسودن انقلاب اکتبر یا نه ؟

ج : خوب ، وقتی يك حادثه تاریخی بوجود میآید بعدها كه آلمانیها از آن حاشه فاصله میگیرند بایستی آنرا بصورت يك حادثه تاریخی ، بونه مسئله روز بررسی كند ، چگون در كرامتوگ حادثه ، یعنی وقتی فاصله زمانی از آن گرفته نشود ، وضعی پیش میآید كه حتی نایبه ترین آنها هم نمانندند • اینها بعد بعضی جنبه های منفی ویا مثبت آنها را بعضی جنبه های منغی را آسما تشخیص ندهند ، حتی اگر بفرش هم تشخیص بدهد مكنم آن باز هم نتواند كاری بکند . نكته دیگر اینکه بسیاری از دست آورد های آزمان مسكن است امروزه بنظر قمت بمانده و فرقی بیابید و حال آنكه در زمان وقوع حادثه مرتقی مفید محسوس و ضروری بوده اند و نمیتوان آن بدیده های تاریخی را در قالب شرایط امروز بررسی كرد در لكه قضاوت درست وقتی بدست میآید كه هر حادثه در هر شرایط تاریخی خودن بررسی بکنیم • این طبعی

صاحبه با

باقر مومنی

درباره از همپاشی اردوگاه سوسیالیسم،
علل آن و چشم اندازها

است که کمونیستها در سایر نقاط دنیا بایستی هر حادثه‌ای را با عنوان تجربه بررسی بکنند که در آلمان چه اتفاقی افتاده، این اتفاق کدام جنبه‌های منفی‌اش را می‌توانست نداشته باشد، چه جنبه‌های مثبتی را می‌توانست بصورت قوی‌تری داشته باشد.

س: منظور اینست که این الگویی که ————— بوروکراسی شورویزه کردی، این الگو شکست خورده یا نه و اگر شکست خورده شکست لنینیسم ویا انحراف انقلاب اکثربوده یا نه؟

ج: معلوم است بوروکراسی شکست خورده است بوروکراسی لنینیسم که نیست لنین در یک دوره ای میگوید همه قدرت بدست کارورها و معتقد به حکومت شورائی است و حکومت شورائی را اساس حکومت سوسیالیستی میدانند ولی این شکل حکومت شورائی بر اثر شرایط تاریخی بصورت بوروکراسی دوقورمه میشود و بعد ایسن بوروکراسی که بر حاکمیت مسلط میشود جامعه را به بحران میکشاند، این معنایش این نیست که لنینیسم شکست خورده لنینیسم که حکومت بوروکراتیک را بسطه عنوان یک اهل بیبی بینی و پیشپانده نگرده بلکه عنوان شورایی را که در دست نقطه مقابل حکومت بوروکراتیک است طرح میکند، بنابراین این شکست لنینیسم نیست بلکه شکست بوروکراسی است که ضد لنینیسم است و بیان معنی بحران کنونی جامعه شوروی که ناشی از تسلط بوروکراسی است در حقیقت قانحایت لنینیسم است می‌کند. البته لنینیسم یکی از اشکال مختلف مارکسیسم است که در یک شرایط تاریخی در یک کشور معینی شکل گرفته است که در عین حال چوهری از آن هم جنبه عام دارد. در عین حال باید دانست که لنین را برپایه انگذاری این مکتب تنها نبوده و حداقل دوده سال قبل از انقلاب تحلیل مارکسیستی از جامعه روسیه وجود داشته و منتقدهای بزرگی وجود داشته‌اند که مدام تحلیل کرده‌اند، برنامهریزی کرده‌اند و سیر تحول جامعه را پیش بینی می‌کردند و مجموعاً اینها در سوسیالیسم که بوسیله لنین شکل کامل خودش را پیدا کرده، یعنی لنینیسم متبلور میشود و بنام او ثبت میشود، کما اینکه بنظر من ماثویشم هم یکی دیگر از اشکال مارکسیسم است که در کشور دیگر و بر شرایط تاریخی دیگری بوجود می‌آید. اینها همه مفاهیم تازه‌ای را به مارکسیسم اضافه میکنند برای اینکه جامعه در حال تحول است و جوامع متنوع هستند. میشود از همه این تجربه‌ها پند گرفت و یاد گرفت اما معنی‌اش این نیست که تمام اینها را همانطور بگرمشده دوسبار عیناً تکرار بکنیم و برای اثبات یک مطلب بگوئیم

که مثلاً در فلان پاراگراف و فلان جمله از فلان کتاب لنین اینطور نوشته شده در حالی که در همان کتاب چند صفحه قبل یا بعد آن می‌توانیم شد آنرا همس پیدا کنیم. آن شکل برخورد به مارکسیسم کاملاً دکماتیک است و غیر مارکسیستی ولی شکل برخورد به مارکسیسم اینست که ما مسایل را با درک اصولی از مارکسیسم و درک اصول مارکسیسم شرایط را بسنجیم و احیاناً فرمول‌ها یا قوانین جدید را کشف کنیم، بهرحال با توضیحاتی که قبلاً دادم بعقیده من نه مارکسیسم و لنینیسم شکست خورده و نه انقلاب اکثرب، کسه بیشتازترین و عمیق‌ترین انقلاب دنیای بشری، یعنی انقلاب کارگری است، غلط بوده، بحران امروز شوروی اگر محافظهکاری و دکماتیسیم را بحساب نیاوریم، دقیقاً بر عکس ناشی از انحراف از مارکسیسم، لنینیسم و انقلاب اکثرب است.

س: با این حساب گورباچفسیم را آلت‌رناتیو ایسن شکست و ساختمان مجدد سوسیالیسم میدانی یا نه؟

ج: این چیزی که تو اسمن را می‌گذاری گورباچفسیم، البته در شوروی تصور نمیکنم ولی در کشورهای اروپای شرقی می‌تواند به این یا آن شک منجر شود. یعنی اگر کمونیستها بتوانند روند تحول جامعه را در درجه‌اول درک بکنند و بتوانند کنترلش را دست بگیرند بنظر من این یک نوع تکامل سوسیالیسم است، یعنی در واقع شکستن بوروکراسی و دادن قدرت بدست توده‌ها و مواجه به توده‌ها و رشد و تکامل سوسیالیسم در مرحله جدید است ولی اگر نتوانند درلنگند و کنترل از دست کمونیست خارج شود و از توده جدا شوند یا از ایسن جدایی که وجود دارد تحکیم و تقویت شود، طبیعتاً به رشد عناصر سرمایه‌داری دراین جوامع منجر میشود. در شوروی من هنوز چنین تصویری ندارم، اینکه آیا در این کشور نظام سوسیالیستی بوسیله

یک انقلاب سوسیالیستی روی کار آمده و ریشه‌های سوسیالیسم در آنجا قوی است و ثانیاً توده‌های مردم از مزایای سوسیالیستی بهره‌مندشده‌اند. مسئله سوسیالیسم، یعنی نبودن استثمار طبقاتی و نبودن غلبه سرمایه‌داران بر مردم چیزی نیست که بشود نغی‌اش کرد، نمیشود گفت مردم بر گشت سرمایه‌داری را طالبند، بلکه بر عکس رفع نقایص سوسیالیسم موجود در نظر است. در جامعه‌ای که نظام سوسیالیستی حاکم بوده، دست آورده‌اش برای توده داشته من تصور نمیکنم که مردم امکان بدهند به بازگشت سرمایه‌داری، بخصوصی که یک حزب نسبتاً نیرومند، علیرغم تمام مشکلاتی که دارد، در راس قدرت است. در پیشرفت تمامه بازار که مطرح شده، اگر بخواهد بمعنای وسیعی جنبه عام بگیرد مردم را دچار وحشت میکند. درست است کسه در شوروی بعضی کمبودها وجود دارد ولی من کسه مسئله اساسی است تقریباً مجانی است، باقیمت راه‌آهن و بلیط مسافرت بدمت ارزان است و نیازمندیهای اساسی علیرغم همه کمبودها خیلی ارزان است. در تبلیغاتی که در غرب میشود از دستمزد کارگران و کارمندان وگرانی بعضی چیزها خیلی بنجال میکنند ولی فراموش در مسائل دیگر سکوت میکنند که مثلاً نیازمندی‌های اساسی مثل مسکن و نان و امثال اینها بسیار بسیار ارزان است و

حال آنکه در دنیای سرمایه‌داری، در بهترین شرایط مسکن حداقل نصف درآمد مردم را میبلند یا مالیاتهای جور واجوری که به مردم، بخصوص به مردم کم‌درآمد و طبقات پائین جامعه تحمیل میشود. و این وضع من معتقدم که اقتصاد بازار اگر بخواهد عمومیت پیدا کند با مقاومت خیلی شدید مردم مواجه خواهد شد. این عاملی است که دولت سوسیالیستی می‌تواند رویش تکیه بکند. همین الا ن هنوز هیچ چی نشده مسئله رشوه و قاچاق و کارهای مافیایی که قبلاً هم کم‌و بیش وجود داشته‌شکل عجیبی تقویت شده و توسعه پیدا کرده و قبحش دارذاین سرود، حتی گدایی که بیش از چهل سال شوروی نبوده دوباره دارد رواج پیدا میکند. بهرحال هم در شوروی چنین تصویری ندارم که بحران فعلی منجر به استقرار دوباره سرمایه‌داری در شوروی شود.

س: یعنی توکانیسم بازار را که گورباچف بعنوان نوعی عقب نشینی مطرح کرده درست میدانی یا میگوئی اسعاش محدود باشد.

ج: من حدود و نشور و را نمی‌دانم ولی اگر بعنوان نوعی عقب نشینی باشد که از طرف دولت سوسیالیستی مطرح شده و یک عقب نشینی برای پرش بهتر به جلو باشد به نظر من مسئله‌ای را بوجود نمی‌آورد کما اینکه دوران نسپ را هم ببینیم، یعنی عقب نشینی اقتصادی زمان لنینس کنترل در دست حکومت کمونیستی بوده مسئله‌ای بوجود نیاید، مگر اینکه اقتصاد بازار تعمیم پیدا بکنند و کنترل هم از دست کمونیست‌ها خارج بشود که طبعاً عوارضی خواهد داشت.

س: انکسای تحولات را در عرصه جهانی چه ارزیابی میکنی بلحاظ در هم کشتن تعادل قوا بین دو نظام یا عقب نشینی انقلابات در جهان سوم؟

ج: البته این طرح و بحثی که در شوروی بوجود آمده طبیعتاً تاثیر میگذارد روی جنبه سوسیالیستی جهانی و واحدی هم تاثیر گذاشته است، و تا آنجاکه به ما مربوط است تزلزلی در بین باصطلاح کمونیستها بوجود آمده و با تبلیغاتی که میشود بعضیها محبت از فروپاشی کمونیسم میکنند در حالیکه مطلب عمیقاً اینچوری نیست. چین کمونیستی یک میلداری سرچایش هست، کوبا هست، ویتنام هست کشورهای کمونیستی دیگر هستند بمسلاوه بحران یا بی‌نظمی بمعنای فروریختن نیست، اگر اینطور باشد نباید سرمایه‌داری را بد مدت‌هاست فروخته‌است. البته تغییراتی در مناسبات اقتصادی و سیاسی بعضی از دولتهای جهان سوم با شوروی ایجاد خواهد شد و این مسئله خودبخود در آنها تاثیر خواهد گذاشت. ولی آن چیزی که مربوط به کمونیستها یا دیگر است، باید بیشتر بفهمند که باید روی شرایط اجتماعی خاص خودشان و روی نیروهای اجتماعی خودشان حساب کنند، البته این مروضه مطلقاً منفی نیست که از عوامل مساعد جهانی، که یکی از آنها مشکلات بحرانهای سرمایه‌داری است و یکی هم نیروی پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی است استفاده کنند. مسلماً آن ارتباطی که تا حالا

اعتراض به اعلامیه کمیته خارج بمناسبت ۸ مارس

در مارس ۱۹۹۱ از طرف کمیته خارج از کشور سازمان ما سازمان ندایی-ایران اعلامیه‌ای به مناسبت ۸-مارس منتشر شده که موضوعی انتهای این اطلاعیه تنها به مواضع سازمانی ما مხოوانی ندارد بلکه درک غلطی از فمینیسم و مفهوم عام آن ارائه میدهد .

انتهای اعلامیه نوشته شده ، "جنش زنان ایران در خارج از کشور ، از پراکندگی ، یاسویسم و نفسود کرایشات فمینیستی رنج میبرد ، ما باید جهت ایجاد سازمان مستقل زنان حول اهداف و برنامه مشخصی و برای از گرایشات فمینیستی تلاش نمائیم ، "من ناچارم جهت برخورد با این نظریه بطور فشرده و کوتاه در مورد مفهوم عام و کرایشات مختلف درون جنبش فمینیستی بنویسم . ریشه لغوی فمینیسم "Femina" به معنای مؤنث از لاتین گرفته شده ، از اوایل قرن نوزدهم که زنان به بازار کار کشیده شدند ، خواسته‌های اصلی آنها در زمینه حقوق برابر ، حق رای ، حق کار جدا از اجازه مرد خانه ، مسافر شدن داوطلبانه سبب شد که یک جنبش نیرومند ز نساز بوجود نیاید ، هر کسی که در این جنبش شرکت میکرد و یا از خواستهها و آزادی زنان دفاع میکرد و میکند "فمینیست" محسوب میگردد . با تکامل جنبش فمینیستی ، مبارزات اولیه زنان بعنوان "لیبرال فمینیستها" شناخته شدند . لیبرال فمینیستها به این مفهوم که برای حقوق زنان نه بطور ریشهای بلکه در حد برطرف کردن مواضع جهت پیشرفت زنان اقدام میکردند . در دهه ۶۰ جنبش فمینیستی از حالت پراکنده در آمده و به صورت یک نیرو وارد عمل شد . در این مرحله گرایش دوم "رادیکال فمینیستها" شکل گرفتند ، که عامل اصلی

نا برابری زنان را در تسلط فرهنگ پدرسالاری - مردسالاری دانسته و مردان را اساسا مورد حمله برای تحقق یافته‌های خود قرار میدادند . در دهه ۷۰ بخشی از فعالین کمونیست و بخصوص زنان کمونیست و طرفدار جنبش کارگری که رهایی زنان را در گرو تحقق حاکمیت طبقه کارگر میدانستند ، تحت تاثیر جنبش فمینیستی خود را ارتقاء داده و ضمن اینکه به مبارزه برای براندازی ناسیسات سرمایه داری جهت رهایی بشریت و زنان تاکید میکردند ، فرهنگ مردسالاری را نیز مورد حمله قرار دادند و بدین ترتیب که مبارزه اصلی زنان زمانی به اهداف نزدیک خواهد شد که در هر دو جنبه باشد . این نظریه در جنبش فمینیستی به نام گرایش "سویال فمینیستها" شناخته شدند ، جایی از فعالین جنبش فمینیستی با تقسیم بندی کرایشات نام برده در جنبش فمینیستی موافق نیستند و تنها دوگرایش در جنبش زنان را قبول دارند . گرایش اول که احقاق حقوق زنان را تنها به میانه فرهنگی (فرهنگ مردسالار) محدود میکند و گرایشی که علاوه بر آن به مبارزه سیاسی - اجتماعی نیز معتقد است .

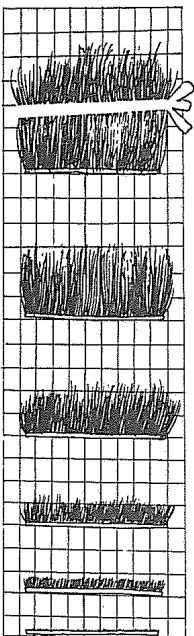
سازمان ما اگرچه در هیچ کجا بطور متقیم با این جنبش موضع گیری نکرده ولی طی سه سال اخیر بسا موضع گیریها و پرداختن به مسائل زنان در ادبیات سازمانی میتوان گفت که به سمت "سویال فمینیستها" جهت گیری کرده است . بررسی ادبیات سازمانی از حمله این مقاله خارج است ولی تنها اشاره به طرح سهمیه بندی جهت حضور بیشتر زنان در ارگانهای اجرایی در کنفرانس کمیته خارج از کشور

سازمان در تابستان ۶۹ خواننده را به دعای من نزدیک میکنند ، برخورد ما با دوگرایش دیگر اگر چه افشا ، و منسوزی کردن است ولی مباحثی در زمینه مبارزه با فرهنگ مردسالاری همکاری مشترک و اشتلاف موردی باشد ، بخصوصی که دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی در جامعه ما و بر زنان ایرانی حکومت میکند ، بسیار بد حال خواهد بود اگر فکر کنیم جنبش زنانی خواهیم داشت عاری از لیبرال و رادیکال فمینیستها البته اگر نوسنده اعلامیه این مورد نظرش باشد (ولی بسا میتوانیم با تشکیل بلوک "سویال فمینیستها" آنها را تضعیف کنیم و در عین حال از همکاری مشترک نزدیک شدن به آنها نهراسیم .

فرانک

توضیح

آنچه که در اعلامیه مشترک کمیته خارج ما و سازمان فدایی بمناسبت ۸ مارس آمده است ، از نظر مخزون بسا آنچه که خواننده عزیز ما ، فرانک ، نوشته است ، تعارضی ندارد . یعنی چنین دید گاهی مورد نظر نیست که جنبش فمینیستی ، در کل ، یک جنبش انحرافی است . بلکه اعلامیه خواسته‌است با گرایشات انحرافی در درون جنبش فمینیستی مرز بندی کند . اما در عین حال ما استدلال فرانک را میپذیریم که نحوه بیان مطلب موجب تصورات نادرست میگردد . از این خواننده عزیز تشکر کسرده و بر آرزوی موفقیت داریم .



کنفرانس کشوری آلمان

سبانه تصویب آخرین نشست کنفرانس خارج از کشور ، اولین کنفرانس کشوری آلمان جهت تدوین چارچوب فعالیت سیاسی - تشکیلاتی کمیته آلمان و انتخاب آن ، در آخر ماه فوریه ۹۱ برگزار گردید .

در ابتدای تشکیل کنفرانس بر سر لزوم کمیته کشوری در شرایط کنونی و بیا معنی نیز به جنبش ارگانی ، بحث مفصلی در گرفت . کنفرانس پس از استماع نظرات موافق و مخالف به رای گیری پرداخت که اکثریت نمایندگان با دادن رای موافق از تشکیل کمیته کشوری آلمان پشتیبانی نمودند . پس از آن کنفرانس با یکدور نظر خواهی در مورد کلیت گزارش داده شده از جانب کمیسیون تدارک ، جهت پیشبرد بحثهای مشخص به تشکیل چهار کمیسیون در عرصه های :

- ۱- سیاسی
- ۲- تشکیلاتی
- ۳- تبلیغ و آموزش
- ۴- روابط

بین المللی پرداخت . با تعیین مسئولین کمیسیونها و تقسیم داوطلبانه رتقا در میان این کمیسیونها به حساب پیشنهادهای مختلف در داخل کمیسیونها به بحث گذاشته شد ، و محوریت تقاضاهای مشخص تدوین گردید . سپس با تشکیل دوباره جلسه عمومی کنفرانس

قضانامه‌های لازم جهت پیشبرد اهداف برنامه‌های امور تشکیلاتی واحدهای سازمانی در سطح آلمان به تصویب رسید . در انتها ، کنفرانس با انتخاب کمیته کشوری آلمان و خواندن سرود انترناسیونال به کار ختمود پایان داد .

کنفرانس اسکندنیای سازمان برگزار شد

کنفرانس رفقای منطقه اسکندنیای سازمان در ماه فوریه ۱۹۹۱ برگزار شد . اولین کنفرانس ، اولین نشست عمومی محبوه رفقای متشکل در این منطقه بود ، که بنا به تصویب کنفرانس سوم سازمان خارج تدارک دیده شده بود .

در این کنفرانس بحث و بررسی حول طسرح تشکیلاتی منطقه و همینطور برنامه پیشنهادی که توسط کمیسیون تدارک کنفرانس تهیه شده بود ، صورت گرفت .

در پایان مباحثات ، طرح تشکیلاتی و برنامه منطقه به تصویب رسید . آخرین بخش کار کنفرانس ، انتخابات مربوط به کمیته رهبری منطقه اسکندنیای بود . کنفرانس با سرود انترناسیونال بگزار خود خاتمه داد .

گفت و شنودی با اسماعیل خوئی



... من جوان که بودم فکر میکردم زیباترین شکل شعر فارسی که در ضمن فشرده ترین شکل هم هست، شکل رباعی است. البته هنوز نیز بر آن هستم که در افاق شکل، خضام است. کار را عرضه کرده ام، میبازان بر آن بودم که مشکل غزل، شکل بسیار زیبا و تکامل یافته است و هنوز هم بر آن هستم که حافظ در این شکل، فارسی را به اوج رسانده است. اما در آستانه پیری ایندک اندک دارم میزگردم میباید مولوی بسیاری از غزلها برداردن شمی و به برخی از پارهها در مشغولی مولوی، برای اینکه روشن بشه که چی دارم میگویم آن بنام معروف مولوی را در نظر بیارویم که میگوید:

بزم رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فریادم آرزوست
آن شکل پایان نیافته و ناتمام و پایان تا پذیرد که میگویم، یک نمودش همین است. سخن پایان نیافته سخن در درون خودش همچنان ادامه دارد. بگمان من زیباترین شعر جهان، همیشه اول نماش است تا نقطه وجود دارد، یک نقطه نیست. شعرهایی که تهاش یک نقطه گذاشته میشه، شعری است که مشکل خودش را پیدا کرده یعنی شکل در معنای خطی و با شکل در معنای دایره ای که اصلاح گفته مولای ندره، در خودش همین جوری میچرخد. ولی اولی گفت که در آستانه پیری بنظر میرسد که شعر مثل جادوچاندگی است. سه تا نقطه است آخرش. آنگاه که تو جوانی، میخواهی دلبری کنی، میخواهی خودنمایی کنی، فقط میخواهی خودت را تثبیت کنی. اصلا با این کار هیچ کاره نیستی. یعنی اغلب در لحظه های سرودن شعر، انگار خوانندگان خودت را در پیش چشم خودت داری، انگار با خودت میگوئی، خوب فلانی که این را خواهد خواند چه خواهد گفت و چه خواهد اندیشید و به این دلیل است که کلی طرافت در کار می آری. ولی بعد بتدریج رهسار میشوی و بخودت نزدیک تر میشوی و سرانجام به آنجا میری که هیچ آداب و تربیتی نمیجویی، آنچه میخواهد مثل تنگت میگوئی. اینجاست که میگویم به شکلهای ساز میرسی، مثل دریا. شکلهایی که در خودش شکلهای سیاه، نم شکلهای بیخ زده و منجمد، و انگار دوگونه شکل داری، شکل بخیزده و شکل جاری. از یک سو شما یک گل با درخت را در نظر میاری و از سوی دیگر یک رود و موج را، در البته شکل دارند. ولی یکی شکلی است که تو میتوانی دوزخ را خط بکشی، دومی شکلی داره که نمیتوانی. هر خطی که بکشی مشوره و میرسد، ولی شکل را داره، هر رود البته یک شکلی اندک داره مگر شکل ناره؟ یا دره، شکلش را هر لحظه خودش تعیین میکند و لحظه ای

که تعیین میکند دوباره همش میریزه. بنظر من میرسد که که سرانجام اوج شکل، همین بی شکلی است. شکلی که شاید اوج دیالکتیکی هنر است، که خودش را از درون نفس میکند و می سازه هر لحظه، یعنی که سرانجام آفریده هستی یک آرگانیمی میشود که زنده است، یا تو که آفرینندگش هستی، انگار از توقع داری که زنده باشی. در یکی از زیباترین آسانهها آورده اند، آنگاه که میکل آنز مجسمه داوود یا مومنی را میسازد، دو تا داستان است در این زمینه. یکی از آن دو این است که خانواده داوودینی که سنگ عظیمی را از کوه گنده بودند داشتند میبردند که در فلان قصر خودشان بکار بگیرند. ایشان در راه میبیند این سنگ را اربابهای بومیه خواهی و تمنا میکنند که این سنگ را بدهید بمن. میبندن بشی، بعد ما ازش سؤال میکنند ایسبن سنگ را برای چی میخواستی، میگوید وقتی به آن نگاه کردم دیدم مومسی در آن نشسته، گفای است که منسب زیادهای آنرا برنم و اون بیاید بیرون. داستان صدی این است که آنگاه که طرف میآید بیرون، سرانجام میکل آنز نشسته را میگوید به پایش و میگوید چرا سخن میگوئی؟ یعنی میخواهد پاشه راه بیافتد، این است آن فرمی که میگویم فرم جاری، از یک سو فرمهای سنگشده و بیخ زده را داریم و از سوی دیگر فرمهایی که درون خودشون، بی خودشون را میسازند. بنظر من بنیادهای ترین تقواست شکل حافظ و خیام و همه بزرگان شعر کلاسیک از یک سو و شعر مولوی از سوی دیگر برادر این میدانها که اونبسا شکلی است که آفریده شده هجای، شده مثبت کاری شده اما تمام شده اند، اما شکل شعر، شکل جاری است و در پیار و درون خودش میچوشد و به این دلیل است که هرچه تسو جوان تر باشی، بیشتر از حافظ و خیام خوشت می آید و هر چه پیرتر باشی به مولوی بیشتر عشق میوزی. و اما یک شکل دیگر را اجازه بدهید برایتان توضیح بدهم، اون اشعار آغازینی که شما به فلسفی بودن کار من کردید، من یکی بر آنم که سخن شناسان از روزگاری که برای چگونگی انکشت میگذاردن تقصا به این دلیل این کار را میکنند که میدانند من فلسفه خوب میدانم و نه به هیچ دلیل دیگری. هیچ یادم نمیره که، آنگاه که مجسمه "بر خندنگ راهوار زمین" در سال ۱۳۴۶ منتشر شده، محسود آزا د تهرانی یک نقد کوتاهی درباره این کتاب نوشت، نوشت که بله شاعر جوانی از فرنگ برگشته و برای ما یک چنین کتابی آورده و این شاعر در این کتاب سخت برتر از یکسر "بر دلین" است. چرا؟ به این دلیل که من بخشی از مرثیه نان و شراب بردلین را ترجمه کردم بعنوان پیچگفتار در آغاز برخی از شعرهای این کتاب گذاشتم، تا نشیوری که من از بردلین داشتم در همین حدود بود، که میخواستم بگویم که شاعران در این زمان نیاز هیچکاری نمیآیند، از آنجا که این سخن را ایشان بهتر گفته بیهواست، این را ترجمه کرده ام گذاشتم آنجا. هر کسی حتی هر شعر نا شناسی که بر خندنگ راهوار زمین را بخواند میبیند که این دفتر است از شعرهای یک شاعر جوان که "نیما" را اندک اندک شناخته است، اما بیش و پیش از هر کسی زیر تاثیر مستقیم اخوان ثالث قرار دارد، حال آنکه منتقدان اصلا حرفی از این چگونگی تمیزند. در این زمینه بنظر من زیباترین شعر فارسی را "از راه پوند" میگوید، که بندها به شاعران جواست. میگوید از هر کسی که میخواهی تاثیر بگیرا ما نه چنان ابله باش که این تاثیر را روکنی و نه چنان ابله باش که ایسبن تاثیر را بنهان کنی. و بیاری بنظر من میرسد که بسیاری

از آثاری که از فلسفی بودن کار من سخن گفته اند در همین حدود حرف میزنند. ولی اجازه بدهید که یک نکته را بنسز بگویم، بگمان من شعر فارسی چون یک نمود تاریخی است تفاوتی جدی دارد با شعر در دیگر فرهنگها. برای اینکه دچار گنده گوش نشویم اجازه بدهید بگویم که بنظر من شعر فارسی تفاوت بنیادهای دارد با شعر انگلیسی و شعر در زبان فرانسه و حتی با شعر در زبان یونانی. و باز معنای سخن من این است که شعر فرانسه را به زبان اصلی میتوانم بخوانم با شعر یونانی را، اینها را البته بصورت ترجمه میتوانم بخوانم، بساری شعر فارسی را با شعر این فرهنگها که برابر میگذاریم به یک تفاوت بنیادهای بی میبریم اون تفاوت این است که شعر فارسی از درون متصید به اینه که ویلسما ی باشد، افزاری باشد برای بیان کردن اندیشه ها، حال آنکه شعر در دیگر فرهنگها این تمیز را ندارد. من در این راستا مقاله ای نوشته ام که فشردهای از آنرا هم اکنون برای شما بازگو میکنم. پاسخ این پرسش که چرا چنین است، این است که "اسلام عزیز" این کار را با شعر فارسی کرده، یعنی چه؟ ببینید همه دنیا به گوهر اندیشه ستیز هستند، برای اینکه اندیشیدن در بنیاد، اندیشیدن به اصول است. آنگاه که اصول از پیستی تعیین شده و روشن باشد دیگر اندیشیدن بی معناست. اندیشیدن کسی بیگاری در جزئیات خواهد بود. آنگاه که از پیش روشن باشد که خدا هست، بلکه خدایی بلکه خدا برتر است، که خدا زیباست، که صبیح پسر او است و بیامبر است. دیگر جزئیات برای اندیشیدن نیمانند هنگامی تو میبینی بگوئی و بیاندیشی که بنیادی بگوئی آیا خدا هست یا نه؟ لحظه ای که از پیش روشن باشه خدا هست دیگر در واقع به چی میخواهی بیاندیشی؟ دیگری چیزهای جزئی میماند برای اندیشیدن. به این معنا که نگاه کنیم، از این دیدگاه همه دنیا بنیاد اندیشیدن هستند و "اسلام عزیز" را از این دیدگاه که نگاه کنیم پلدا استنا نیست. اسلام نیز مثل همه دنیا بیگانه اندیشیدن است اما در اسلام یک ویژگی هم داره و اون اینست که خدا هست. اما در مسیحیت از پیش آمده که آفریننده تنها خداست، اصلا نیامده است از پیش که کار خدا را نباید تقلید کرد در نتیجه هنرمندان مسیحی میخوانند مجسمه سازند و نقاشی کنند. ولی در اسلام آمده است که آفریده خدا را نباید بازسازی کرد. مجسمه سازی ممنوع نقاشی ممنوع. نتیجه تصادفی نیست آنگاه که نقاش ایرانی چهره ای از امامان را میخواست بکشد، چهره ای توانایی میبکشد که چهره ای نیست و بیباید ناقص است. که هیچ در آن دیده نمیشود. موسیقی ممنوع و ممنوع بسر این معنا که موسیقی حلال است با حرام، بستگی به آن داره که موسیقی غنا باشد یا نباشد، شربت انگیز باشد یا نباشد، کی قراره تعیین کند که موسیقی غناست یا نیست، و شربت انگیز هست یا نیست، سرانجام یعنی در اولین تحلیل این میشود که بهرحال موسیقی ممنوع است خوب بدین سان ما با فرهنگی و بیارومیشوم که در آن اندیشیدن ممنوع است، مجسمه سازی ممنوع، نقاشی ممنوع موسیقی ممنوع و همه هنرهای دیگر ممنوع است. یک هنر اصلا ممنوع نیست. در عرب جابلط اون آویختنهای هفت گانه را داریم، معلقات سینه، و بیامبر اسلام آمده است، چون یک شاعر آمده است، گفته است که کلام من از همه

گفت و شنودی با ساجد خاوری

کلامهای شما زیباتر است؟ هر کسی میخواد حرف زیادی بزند مثل آنرا میباید. ولی بهر حال این نکته ای است که قرآن کلامی است شاعرانه و بسیاری از ابیتهای قرآن به آن قرآن بوده. در چنین دینی یک هنر جسامت سالم بدر میبرد و آن شعر است. شعر جان سالم بدر میبرد و شعر پناهگاهی میشود از یک سو برای همسفر هنرهای دیگر و از سوی دیگر برای اندیشیدن موسیقی در وزن شعر پناهگاهی میگردد، نقاشی در تصویر جسامت شعری پناهگاه میگردد و بیکتر اثرش در کل ساختار شعر و قالب شعر پناه میگردد و اندیشیدن در محتوای شعر. شعر از اینجاست که در فرهنگ ما نمودی ویژه پیدا میکند که ویژه فرهنگ ماست. تنهایی در فرهنگ اسلام زده، ماست که بزرگترین شاعران ما، بزرگترین فیلسوفان زمان خودشان می هستند. از جمله مولوی در همسان زمان که یکی از درخشانترین چهره های شعرای زمان خودمان یکی از فیلسوفان زمان خود هم هست. خدایم همچنین ناصر خسرو و همچنین حافظ همچنین و همین طور می آید یاشین تا میر سیم به امروز؛ و سنت اندیشیدن در شعر یکی از سنتهای فرهنگی ماست و بنظر من یکی از غنثیهای اینک در شعر امروز ایران چهره های ماندگار در مقایسه با چهره های ماندگاری کلاسیک بسیار کم است. همین است که در شعر امروز ایران عیار اندیشیدن در شعر روز بروز داشت کمتر میشود و خوشخوانان ما هم یکی که "امام خمینی" منجز کرد یکبار دیگر همه ما را به خود آورد. من فکر میکنم که بهتر از این خواهد شد. بنظر من تفکیک شعر از فلسفه، تفکیک است و سازشناختن شعر از فلسفه، باز شناسی غربی است. در فرهنگ ما این باز شناسی نبوده است.

سؤال: منظور تاثیر فلسفه در زمان و بیان شعر بوده است که بیان شعر فلسفی. چون بنظر من هر شاعر بزرگ فلسفهای دارد. سگرا حمد شاملو فلسفه ندارد، اما زانسان اصلا فلسفی نیست. احمد شاملو سراسر شعرهایش در فلسفه موج میزند. شاعران ایرانی بنگار، مگر "رابرت فرانت" را، شعرش را که میخوانی، مگر فلسفه درش نیست. و هر شاعر دیگری هم که شعرش را میخوانی مگر فلسفه درش نیست. آنچه ویژگی است، اینست که فرم، بر تو هست و در زبان شعر تو هم آمده است. بویژه در مورد اصطلاحات فلسفی که در صحبت نگار میبری چه آنجا که در مورد یک بحث فلسفی در اثر صحبت میکنی و چه آنجا که مشخصا درباره یک مطلب فلسفی هم نیست. ساختار یعنی از همان اصطلاحات یعنی از بودن و هستن استفاده میکنی که برای خودتان نهمی برای پژوها هستند. در واقع آنچه ویژگی مشخص به شعر تو، اثر و پویانهاست که توی عیلسوفانه حرف میزنی بلکه با زبان فلسفی این دیدن فلسفوانه را در شعر بیان میکنی. نکته این است.

جواب: قبول است. من گاهی احساس خودمان است، فلسفه درونی شعر شده به این صورت بگویم، فلسفه از زمانی هاشکه یک شعر دارد و باید داشته باشد عبور کرده، منحل شده است. ناله شده در خود شعر که نتواند آن از خود شعر ممکن نیست. ولی گاهی بیرونی شعره که خوانده میشود نوی، ساختار یعنی گاه کلمه بخشنه است نوی ساختمان شعر و گاه خام است، یعنی خود

پیام کارگر

پیش مبروی، سرعتت هم نامحدود است، انگار داری پیش مبروی و هیچ پلیسی هم نیست که جلوی ترا بگیرد و تو آزادی هر چقدر که دلت میخواد گاز بدهی. شعر نیسا بویخ را که میخوانم انگار با یک مامین در یک دشتی پیش مبروی که یک لحظه اگر غلثت کنی می آتی توی دست انداز من گمان میکنم که اون دست اندازها به عمد آنجا گذاشته شده است، و به عمد که میگوینم به معنی سطحی، اینکه یک لکستی است در کارنه، قصدی هست از این کار بگیرم که شاعر خودش آگاه نباشد به این وضع.

شعر نیما را که میخوانی بعضی وقتها میبینی گساز جدول دستور زبان هم زده بیرون، املا داره غلط حرف میزنه. اما وقتیکه دوباره میخوانی، یعنی ترمز دستی را میکشی، یک خورده عقب گرد میکنی، و انگار از دست انداز زد میوشی میبینی اصلا درست همینه، و باید اینجوری میگفت. همین برداشت را من از مولوی دارم یعنی دست اندازها نیگه گذاشته شده برای آنستکه به شما اجازه ندهد که تند تند پیش بروی که در جاده خوبت بریده، هر لحظه بیدار بشی و بپرسی اینجا کجاست چکار دارم میکنم. گمان نمیکنم که آنقدر در من خود بینگی باشد که شعر خود را با شعر نمایاوشیج و یا شعر مولوی مقایسه کنی. ولی در پنجاه سالگی، به اینجا رسیدم که به شما بگویم که از دید شعری اگر نگاه کنیم دیگر حافظ مرا به شگفت نمی آورد، دیگر خیام مرا به شگفت نمی آورد، دیگر اخوان ثالث از جادویی را که در بیست سالگی برای من داشت بخداره. دیگر شاملو آن بول زیبا که خودش میگه هست برای من نیست. اما نمایاوشیج جاده برد است از آنکه هر لحظه ترا بازگرداند به پرسی آغازین که شعر چیست که جهان چیست، که تو کیستی و اینجا چکار میکنی نمایاوشیج و بعد مولوی روز روز برای من جاذبه بیشتری پیدا میکنند. شاید ای بس از ویژگیهای پیرش است ولی من چندینم که نمودم! پایان

بهاریه

با زخمهای تجربه از شوره راها
بر می کشیم تا به دیگهای بهارها
در جستجوی عطر دل انگیز زندگی
سر می نهیم در قدم چشمه سارها
دست مرا بگیر در این روزگار طخ
تا بگذریم از ستم روزگارها
افسانه نیست قصه حلاج و سر عشق
بسیار دیدهایم گرامات دارها
همت بلند دار که نوروز می رسد
بگذشته اند از شب خونین سوارها
با زآید آن بهار و گل سرخ بشکند
بگشوده ایم پنجره انتظارها

محمد رضا رحمانی

فلسفه را میبیند. این چنین درکی درست است. بخشی از حرف تو برای من شادی آور است که میگی فلسفه درونی شعر شده است. امیدوارم شعرون هر چه بیشتر از آنگونه باشد. حتی از شما بنهان نمیکنم به توضیح هم نمیتوانم دستم من به توضیح همیشه نیاز ندارم. دستم گفتگوی دیگری، برابم پیش آمده که دوستی میگفت: مثل تو منگویی با یعنی اینها تو ذوق چشم من میزند. گفتم اگر تنها همین است که توی ذوق چشمی تو میزند خواهش میکنم از تو و همه، شما که اون جنبه ها را شعر ما از هر کدام میخوانید حذف کنید یعنی به ما اما که هم سبب حذف کنید. ببینید آیا جدا از این حرفها آنچه که میماند چیزی است که به سخن گفتی بیازد یا نه، اگر هست و یا اگر خواهد بود، معنی تمام این سخنان این خواهد بود که آن نکته گیری، حتی اگر به جا باشد نکته گیری جدی نیست.

سؤال: نکته گیری نیست، بیش از آن است. بار عاطفی شعر را تصحیف میکنم. بنابر این پیوند ما را با شعر هم ضعیف میکند. مثال میزنم، عکس آن چیزی که الان داری. اون شعر که در اثر انگشورت خودی، اون شعر سه نقطه را و شعر که چهره از سعید را، اینها عاطفی است یعنی با زبان خیال و عاطفه تو از یک تکنیک تکراری ویژه خودت هم استفاده میکنی، محل نیست.

در شعرهای سعدی، انبیا ن مداخله میکنی که سنگین است که سخته گیری نیست، ضعف میکند با عاطفی عورت را. مثل ترفیق عزیز ما، شاعر انقلابی ما (سنت) بخشنه از شعرهایش نکته های سیاسی، منظومه اند، وقتی که از من سؤال میکنی تو با این نکته مخالف هستی، من میگویم صد درصد موافق هستم و درود بر تو که اینها نوشتی. ولی من در حالیکه بعنوان شعر پیش نزدیک میشوم، برای من احساس عاطفی بوجود نمی آورد، مرا منقلب نمیکند. در حالیکه یک رباعی تو بیشتر از از این بیست و پنج سطر نوشته های تو منقلب میکند. آنچه که من میگویم آنچه که دیگران، میگویند یک احساس جمعی است در مورد شعر تو و زبان تو.

جواب: من خیلی ممنون هستم از شماها. اینکه میگویند این یک احساس جمعی است من نمیتوانم نزدیکم. تنها نکته ای که میتوانم بگویم، آنهم که در دفاع از کارهای خودم و با این قول که این آگاهی در آینده من کمک خواهد کرد، اینکه من از شعر نمایاوشیج بویژه سباز چیزها آموختم و همچنین از شعر مولوی و گمان میکنم که در تاریخ تکامل شعر فارسی در کونه شاعر دانشم آریک. و شاعران را دانشم و از سبوی دیگر آموگاران شعر را. یعنی از یکو سباز که بنیاد نهادند چگونگی تولید شعر را، و از سوی دیگر شاعرانی که بیشتر در راستای مصرف کار کرده اند، کرجه سباز خوب کار کردند. مولوی در شعر کلاسیک و نیما در شعر امروز برای من نمونه های درخشان آموگاران هستند. در شعر خودی این بزرگواران که نگاه میکنم میبینم که با چشماندازی از یک راه و رویرو هستی که آسفالت نیست، البته یز و هم نیست، دشتی است پراز دستا ننداز ولی برای کلهای نیسا اینسو و آنسو. شعر خیام که میخوانم اینکار دارم با سرعت عادی در یک جاده آسفالته میبینم سر میوم. هرگز بیک دست انداز برخورد نمیکنی، شعر جانظر را که میخوانی در یک بزرگراه آسفالته المسمان

ستون آزاد

روشنفکران آذربایجان و رژیم جمهوری اسلامی

رفتن شوروی و آمدن و رفتن استالینها، برزنفها و ماژنرها از بین نخواهد رفت و سیمان تابناک آن با کثافت‌کای این آقایان گذر نخواهد شد.

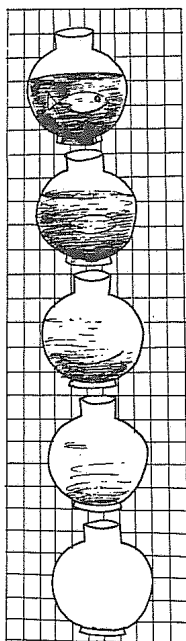
تا هنگامیکه ظلم بی‌عدالتی، برکنگی و اسارت انسانها بدست انسانهای دیگر وجود دارد مبارزه برای کمونیزم ادامه خواهد یافت - هر چند که نام آن "مدینه فاضله" دیگر "جامعه کمونیستی" نباشد.

داوری

شکست "سوسیالیسم واقعا موجود" و به تبع آن فروپاشی اردوگاه سرهم‌بندی شده سوسیالیستی نژادیکو اتحاد شوروی به کشورهای سرمایه‌داری و در زمان دست‌کدایی سوسیالیست‌های به اصطلاح سوسیالیستی به سوی غرب، شورسویین‌های شمار کم‌یستی را بوجود و شغنی پایان ناپذیر در آورده است - مطبوعات و رادیو تلویزیون در غرب همه روزها آب و تاب فراوان این شکست را به اشکال مختلف مطرح نموده و نتیجه دلخواهشان را میگیرند - سرمایه‌داری برخلاف تبلیغ گفته‌ها و پیش‌بینیها شکست ناپذیر و جاودانه است بلکه این سوسیالیسم است که پایان عمرش فرا رسیده است - صاحبان صنایع و کنسرن‌های غربی شکمپایشان را مایمون ممالند و برای فروریختن آخرین دروازه و سنگرها هجوم نهایی را آغاز مینمایند - هنگامه غربی است!

در این میان روشنی‌بینیهای روشن‌گشته و آبرو بخشیده جمهوری اسلامی جان تازه‌یی گرفته و سعی میکنند در این کسرت‌فدانسائی جایی برای ساز گوشخراش خودشان باز کنند - و برای اینکه از قافله کمونیزم سستیزی عقب نمانند همه روزه هزاران ورق کاغذ را در نشریاتشان از خزعبلات شکم‌گویی پر میکنند - در این کارزار ضد کمونیستی نقش کاملا پیروزه و ظرفیتی را کیهان هوایی بعیده دارد - این روزنامه‌همه روزه با انواع پزه‌های روشنگری و با استفاده از مرتدین، توأبین و خائنین به آرمانهای غربی و سوسیالیستی سعی دارد که ساریانسئی این قافله را بعیده گیرد - به ابتکار این روزنامه بخدا جزئیات اخیر شوروی و از جمله وقایع آذربایجان شوروی نزدیک دو آذربایجان و تسهیلات بوجود آمده در ارتباط مابین دول و جنوب قفقاز به بنام "زیول" آذربایجان منتشر میشود که ظاهرا وظیفه آن تبلیغ اسام جزو زمین‌های آلوده به "کفر" شوروی و از جمله جمهوریهای ترک زبان قفقاز میباشد - اینکه یکی از روزنامه‌های رسمی رژیم برای اولین بار در تاریخ جدید نه ساله اخیر چند صفحه هر چند محدود را به زبان خلقی کمالیان میدید از نوشتن و خواندن بزبان مادی مملو بوده و هنوز به محروم است اختصاص میدهد به خودی خود، اینگونه عقبتنشینی است - با این کار رژیم مجبور شده است به این مطلب اذعان کند که غیبر از ملت فارسی ملیت‌های دیگری نیز در این آب و خاک زندگی میکنند - و این خلقها به زبانهای دیگری غیر از زبان فارسی تکلم میکنند - اما بی‌بینیم هدف واقعی رژیم از انتشار این نشریه با بهتر بگوئیم قسمه چیست ؟

رژیم فدانسنائی جمهوری اسلامی هنگامیکه با سولور شدن بروم فنانتسیم، تعصبات عقب مانده و اعتقادات مذهبی مردم پایه‌های حکومتی خود را محکم میکرد در ابتدا برای صدور "انقلاب اسلامی" خود دچار هیچ مشکلی نبود - جاذبه انقلاب بزرگ مردم ایران و ژونه آن در منطقه بی‌سده خودی خود خلقهای محروم را در این قسمت برتنش چنان به حرکت در می‌آورد و سیمائی آنها را نسبت به انقسلان جلب میکرد - حتی در غرب سرمایه‌داری انکار عمومی به



مبارزه برای کمونیزم و سوسیالیسم نه با لنین و نه حتی با مارکس شروع شده است که با از هم پاشیدن شوروی و سیا عروج گورباچف پایان پذیرد - اتحاد شوروی به غیر از مدت کاملاً محدودی هیچ وقت سپد سوسیالیسم نبوده است - کمونیزم آرمانی است که بشریت مترقی همیشه برای آن جنگیده است - حتی تحت لوای مذهب - لذا با از بیسن

نفع مردم ایران و انقلابش بود - ولی با گذشت چند سال و برعلاشدن ماهیت ضدبشری رژیم در رابطه با کشتی و کشتارهایی در ابعاد غیرقابل تصور، سرکوب خلقهای کردستان، آذربایجان، ترکمنستان، بلوچستان و خلق عرب، تحقیر روزنامه‌نگاران، مترقی و توقیف روزنامه‌های مخالف، سرکوب و به بند کشیدن زنان و صدها عمل فدانسنائی دیگر رژیم را در صدور "انقلاب اسلامی" و نظریاتش دچار زحمت نمود - بطوریکه اینکه عده زیادی از سردمداران رژیم ازین المایخولیا دست برداشته و با گذشتن از خیر اسب سوری قاج زین را محکم چسبیده و بقول معروف "عاقلتسر" شده اند - در این میان بحرانی شدن وضعیت در اتحاد شوروی و مشکلات عمده داخلی که این کشور را هر روز بیشتر به سراشیب از هم پاشیدگی و جنگ داخلی سوق میدهد رژیم در مانده جمهوری اسلامی را بفکر ترتیب انتشار ماهی از آب کل‌آلود انداخته است - بدین ترتیب انتشار نشریه "زیول" را باید از این دیدگاه یعنی مسدود "انقلاب اسلامی" بررسی کرد - دوباره تاکید میکنم که انتشار نشریه ییبه به زبان آذربایجانی کار مثبتی است - هر چند که مملحت رژیم آن را ایجاب کند - از چنین امکانی باید استفاده کرد - بطور کلی مردم و روشنفکران آذربایجانی باید از هر امکانی برای حفظ زبانمان و نشر ادبیات و فرهنگمان استفاده کنند - هر چند که مجبور به گذشتن و دادن امتیازهایی باشند - باید قبول کرد که رژیم جمهوری اسلامی به اندازه رژیم سرگون شده پهلوی ضوینست نیست - زیرا که اگر ایدئولوژی رسمی رژیم شاه پان ایرانیسم و پان‌ناریسیم بود ایدئولوژی رژیم موجود خنیم است که مابین ایدئولوژی ملت و خلق هیچ معنی ندارد بلکه امت اسلامی است و بس - ولی با توجه به این واقعیت موجود نباید فرمتها را از دست داد - میتوان مخالف سوسیالیسم بود این حق هر کسی است - ولی نباید فراموش کنیم که هیچ ملتیی در مبارزه با ایده‌آل‌های شریف بشری به آزادی نرسیده است - و ملت آذربایجان نیز نمیتواند استثنا باشد - امروز آزادی ملت‌ها در گرو آزادی احزاب، اجتماعات، بوچمدان و مذهب، و آزادی زنان و رعایت حقوق بشر است که رژیم اسلامی مخالف تک به تک اینهاست - این سبک که دشواریهای رژیم با از هم پاشیدن اپوزیسیون و بی‌آبرویی کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی میدان را خالی دسیده و شرکتنازی میکنند که: اینجا بنم - در بخدا خلیفه کسور، نباید گردانندگان "زیول" آواز به آواز آنها بدهند که دنیا به کامنا شد - "سوسیالیسم و کمونیسم ناقوس مرگشان به صدا در آمده است"

سوئد :

کویت : نقض خشن حقوق

انسانی و مدنی فلسطینیه

برطبق گزارشات متمدده که از زمان خروج نیروهای عراقی از کویت و اعاده دولت سابق این کشور منتشر شده اند، در کویت نقض خشن حقوق انسانی و مدنی فلسطینیهای ساکن کویت، ابعاد وسیعی یافته است . ناپدید شدن شمار بزرگی از خارجیان ساکن کویت که بیشتر آنها فلسطینیانند از سوی سازمانهای حقوق بشر غریب اعلام شده است . یکی از این سازمانها تعداد ناپدید شدگان را حداقل ۲۰۰۰ نفر تخمین زده است . سازمانهای غیرقانونی بازجویی خشن، شکنجه و اعسام خودسرانه آنها را رواج یافته اند که روزانه جنازه چند نفر از قربانیان یافت میشود . مقامات ارتش کویت بسر شبح انعای پاره‌ای از فلسطینیهای ساکن کویت، آنها را تهدید به تکرار سپتامبر سیاه پس از خروج نیروهای آمریکایی از کویت کرده اند . در سپتامبر ۱۹۷۲ اوش ملک حسین به گفتار وسیع فلسطینیهای ساکن اردن دست زده و دهها هزار نفر از آنها را به قتل رسانسته سربازان اسیر عراقی از جمله بانقلاب‌ترین قربانیان انتقام‌جویهای ارتش کویت هستند . شفت خونین بسر علیه اینان که خود غالباً از فراریان جنگ‌خواب میشوند آنچنان است که سربازان آمریکایی دیگر از تحویل دادن اسرای عراقی به مقامات کویتی امتناع کرده و آنها را در اردوگاههای تحت کنترل خود نگاهداری میکنند .

چند خبر درباره پناهندگان

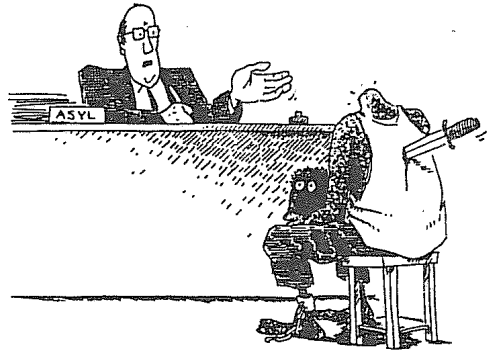
مخالفت ایشان با سیاستهای پناهندگی دولت دست در رابطه با تصفیقات وارده بر حق پناهندگانی در ۱۴ دسامبر ۸۹ معنا می‌یافت اما اختلافات دیگر "ناروشن بودن دانی که یکی از کارکنان کمپ در گفتگویی با سبک فعال کمیته دفاع از پناهندگان (آسیل کمیته) آنرا تفسیر . جریان از اینقرار بوده که رئیس مستغنی کمیسب شرایطی را در آنجا برقرار کرده بود که باعث ارتباط رفت و آمد مستمر و دوستانه بین پناهندگان از سوئی و کارکنان کمپ و سوئدیهای شهر از سوی دیگر میگردد . بوجود آمدن جو دوستی و همبستگی بین پناهندگان و سوئدیها به نوبه خرید اجرا احکام اخراج ربابشکلانی جدی و سرور ساخته و اعتراضات شدیدی را چه از سوئی کارکنان کمپ چه از سوی سوئدیهای هم‌شهر دامن میزد . ساعاتی پس از اعلام استعفا ی رئیس کمپ ، رئیس

به گفته برخی روزنامه‌های سوئدی مورخ ۱۲ فوریه حکم اخراج یک خانواده پناهنده که به مدت ۱۵ ماه در دلانهای بوروگراسی اداره مهاجرت دولت ویلیس سوئد مقصود گردیده بود، بنازگی پیدا شده و قرار است تا به مرحله اجرا در آید !

لازمه به فکر است که کودکان این خانواده از مدت‌ها قبل وارد مدارس سوئدی شده و این خانواده که اساساً از وجود چنین اطلاع نداشتند، بتدریج یک زندگی "عادی" را در این کشور آغاز کرده بود .

یکی از مقامات اداره مهاجرت سوئد در همین رابطه میگوید : "گاهی هم مسائل عجیب و غریبی در این اداره ممکن است رخ دهد !"

راستی ما هر کاری کردیم ، بالاخره منظور این مقام محترم را نفهمیدیم چه بوده تا اینکه آنرا بزبان آدمیزاد



این موارد حق پناهندگی فراریان از جنگ و خدمت سربازی بود که بر طبق این تصمیمات جدید از گرفتن پناهندگی در سوئد محروم گردیدند . اما این دولت سوئد نکمرات مدعی "برابری" انسانها حتی در مورد این محدودیتها هم تشخیص قائل میگردد !

بعضوان مثال اگرچه این دولت فراریان از خدمت سربازی مثلث از ایران و لبنان سومالی و ... را بعنوان پناهنده به رسمیت نمی‌شناسد ، اما چندی پیش از زبان "پیرزویق" دبیر کابینه خود اعلام نمود که اتباع شوروی آنها هم فقط ساکنان جمهوریهای بالتیک که از انجام خدمت سربازی در ارتش سرخ سرباز میزند میتوانند بعنوان پناهنده به سوئد آمده و از این حق بهره‌مند گردند (مقامات دولتی نام این تبعیض را "بادهاند" وظیفه همسایه "خوب" است . بعنوان نمونه دولت سوئد حق پناهندگی اتباع عراقی را برسمت می‌شناسد ، اما بدنبال طرح خواست پناهندگی برای سربازان امریکایی که از شرکت در جنگ خلیج خودداری میکنند ، آنها را قاطعانه رد کرد !

نسازی به تاکید نیست که تمامی این بندبازپسها در انطاق با منافع و نیازهای سرمایه‌داری و دولت‌پاسد ار این نظام صورت میپذیرند .

اداره مهاجرت سوئد خانم "گریستنا وروکه ستسام" سرانسه خود را به آنجا می‌راند و در طی جلسهای بسا کارکنان آنجا از جمله دستور میدهد که از آن به بعد درهای کمپ باید به روی سوئدیهای قسم اطراف کمپ بسته شود غیر از آن کارکنان آنجا فقط آمد و می‌رود ، کمپ زمین و جای خوردن با پناهندگان را هم نباید داشته باشد !

اگرچه این دستورات آتوقع رسمیت نداشتند ، اما اخراج صورت بخشنامه‌های رسمی برای شصت گوناگون اداره مهاجرت ارسال شده‌اند ، نهاد این بخشنامه‌ها به تنبها کارکنان دندنی آن اداره ، بلکه حتی برسر نظر طانت را هم مؤثلف به خودداری از تماس دوستانه با پناهندگان ساکن کمپها نموده است !

برگردانیدیم و دیدیم منظور ایشان اینست : "درسته که ما منافع دنگراسی و حقوق بشریم ، اما ما هم دنگراسی داریم تا "دنگراسی" و هم حقوق بشر داریم تا "حقوق بشر" !

و اینهم درسته که چند وقت پیش نخواست وزیر ما بخت سازمان ملل و کنواسیون حقوق کودک را امضا کرد که از جمله سنگه ، دونوها در تمام موارد نازیبگذاری خسار تنمیب‌گیرسیا می‌یابد حقوق و منافع کودکان را از حرسج بشمارند اما دنگراسی ، حقوق بشر و کودلو . . . رطشکی به شما پناهنده جماعت سزاده اسپا حسن گمشده که سا میسایم و از سی برای مستکاری نمای سربوسی کشورسوز استایده سگسه . والا حرف اول و آخریون این بوده و هست که اخراج ساهنده دیررود دراره اما سوخته زیور سزاده !"

بمس سش رمنس کمپ ساهندگان "رسکدهالسر" واقع در جنوب سوئد ، از سمت خود استعفا میداد ، دولت رسمی استعفا انسان مخالفت با سیاستهای ساهندگی دولتت بر سر خط اعلام با . . . دنگر کردید

هاگونگه که خواستگان "سام کارگر" از آن مطلقه ، دولت سوئد در ۱۴ دسامبر سال ۸۹ ، محدودیتهای جدید را در مورد حق ساهندگی اعمال داشته و برخی از سواد ناسون ساهندگی را از درجه انتشار ساهند ، نمود ، از جمله



روز جهانی زن در یوتیوبوری، سوئد به سیاق سرمایه‌داران

را رعایت کرده، و از جمله به خانم "گونیل آهرن" نیز -
"اجازه" سخنرانی اعطا نمودند.

اما باز بر این بنیاد سببشاید که ایشان در سخنرانی شان
به دلایل اصلی عدم وجود برابری بین زن و مرد پرداختند.
این خانم در صحبت‌هایشان مسائلی را عنوان نموده که
غیر از خودشان از قبل هم طرفداران پروپاقرصی در برین
نظریه‌پردازان اسلامی در ایران داشته است:

- "مردان محبت‌پایان را به شکلی منطقی بنا مینهند
- زنان اما بیشتر به صورتی تشبیهی سخن میگویند.
من درک میکنم که مردان مثلا از دست من دچار جنسین
شده و مرا کیج سر می‌انگارند!!"

توضیح ما به این خانم آنست که اولاً نظرات علمای
اسلامی را به نام خود جا نزنند، و ثانیاً اگر برای رسیدن
به منصف مدیریت در سوئد دچار اشکال‌هستند، حتما
سری به جمهوری اسلامی بزنند چون اگر آنجا هم مثلا
اجازه قضات از ایشان سخط زدن بودن و در نتیجه
"منطق" نداشتن سلب شود، در عوض با نظراتی که
ارائه میدهند حتما به نمایندگی مجلس اسلامی منصوب
نخواهندگردید!

به مناسبت روز ۸ مارس، روز جهانی زن، مبنیاری
از سوی جمعی از نمایان و مدافعان سرمایه‌داری سوئد
در استکهلم برگزار گردید.

نه اینکه بنیادرید این سمینار مسائل کلیه زنان را مد
نظر قرار داشت، نظیر! عنوان سمینار - "زن در (مقام)
مدیریت" - نشانگر آن بوده که موضوع بحث "از مسا
بهترانند"، و این سمینار ربطی به زنان کارگر کوانسند
ندارد.

بهر حال جالب است که به بنیادین این نمایان و مدافعان
بورژوازی در یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری
جهان و در آستانه سال ۲۰۰۰ تا آخره نظرشان در مسوود
دلایل عدم برابری زن و مرد در همین محدوده "مدیریت"
چیست:

یکی از سخنرانان این سمینار آقای "اولف یوتنگ گسرن"
مدیر سابق اتحادیه کارفرمایان سوئد بوده که در مورد دلایل
عدم وجود برابری در بین زن و مرد صحبت کرده و گناه آنرا
توجه‌نشان نمود - ایشان از جمله فرمودند: "زنان نباید
رفتاری مردانه اختیار کنند... البته این (رفتاری) غیر
بیزرستی است، اما آنان باید خود را به رخ دیگران بکنند! "
برگزارکنندگان سمینار البته جانب "پرابوری"

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن، چینی از - سوئی
"جمعیت حمایت از پناهندگان در منطقه غرب (سوئد)"،

برای زنان متقاضی پناهندگی در این شهر برگزار گردید.
در این مراسم که شامل گفتگو، موزیک، رقص و آواز بود،
حدود ۸۰ تن از زنان ساکن کمیته‌های پناهندگان شرکت
نمودند - این مراسم به مدت ۲/۵ ساعت ادامه یافت و اخبار
مربوطه آن در روزنامه‌های غرب سوئد انعکاس پیدا کرد.

"جمعیت حمایت... جمعیتی ست با انجمن مبارزه
جدیدالتاسین که به مثابه یک تشکل فرآیند انجمن مبارزه
با نژادپرستی سازمان دفاع از کودکان حلیب سرخ و برخی
گروه‌های کلیسایی را در خود جای داده، و دفاع از حقوق
پناهندگی و حقوق پناهندگان در سرلوجه اهداف آن قرار
گرفته است.

تشکل "زنان شمال (اسکاندیناوی) بر علیه بازار مشترک
اروپا" در روز ۸ مارس اعلام موجودیت نمود، و قرار است تا
به مدت ۲ ماه حرکتی را بر علیه تحقیقات وارده بر حقوق
زنان در بازار مشترک و نیز بیوستن سوئد به این بازار
به پیش برد.

بنیادگذاران این تشکل با استناد به تجریبات زنان
نامتواری که از سال ۱۹۷۲ عضو بازار مشترک اروپا بوده
است بی‌رستی بر این اعتقادند که -
عضویت سوئد در این بازار به چیزی جز از بین رفتن
دست‌آورد‌های رفاهی، شکلی و اجتماعی زنان و در نتیجه به
باز پس راندن آنان به چهار دیواری خانه و "شغل"
خانه‌داری و بیچه‌داری نخواهد انجامید.

اهداف این کمیون دو ماهه: آگاهی دادن به زنان
پیرامون عواقب عضویت در بازار مشترک - نشان
دادن مقاومت موجود در جامعه بر علیه آن و سازماندهی
شکله‌ای از تشکلات زنان در سطح اسکاندیناوی، اعلام
شده است.

در این روز همچنین تظاهراتی از سوی "کمیته امایس"
در این شهر برگزار گردید.

جمعیت شرکت‌کننده در تظاهرات که بیش از ۹۰۰
آن را زنان سوئدی - خارجی تشکیل میداد، از خیابانهای
اصلی شهر عبور نموده و در میدان "پوتیلاتسن" پس
از سخنرانی به حرکت خود پایان داد.

در این تظاهرات حدود ۲۰۰۰ نفر شرکت داشتند و اخبار
آن در برخی رسانه‌های جمعی انعکاس یافت
از جمله شماره‌های اصلی حرکت میثوان به:

- "برای همبستگی بین المللی بر علیه بازار مشترک اروپا"
- "دگرایی باری - هرم قدرت بازار مشترک نه!"
- "عصمت کار در روز با حفظ حقوق!"

تجسیت، تعیین‌کننده سطح دستمزد هاست!
بزر علیه پورنوگرافی و فحشا!
۰۰۰ اشاره نمود.

در ادامه این حرکت همچنین چینی در ساعت ۸ بعد از
ظهر همین روز برگزار شد.

رفقای ما در اینروز اقدام به بخش تراکت تریک کمیته
اسکاندیناوی سازمان به مناسبت ۸ مارس و نیز اعلامیه
سوئدی این کمیته که در آن وضعیت زنان در جمهوری

اسلامی حمایت دول از این رژیم آمده بود، در کوتینگیونجند
به همانگونه که از اخبار حرکات فوق مشاهده میگرد،
مضمون اصلی اقدامات ۸ مارس امسال در این شهر بر علیه
عضویت احتمالی سوئد در بازار مشترک اروپا بوده است.
بنابر تصمیم دولت و اکثریت پارلمان سوئد، قرار
است تا تقاضای عضویت این کشور در بازار مشترک تا
تابستان امسال صورت پذیرفته باشد.

چنین عضویتی با توجه به جمع داده‌های موجود
به تحت فشار قرار دادن دست‌آورد‌ها و حقوق کارگران و
اقتدار که در آمد جامعه خواهد انجامید حقوق زنان سوئد
در این میانه چه به مثابه کارگر و کارمند که درآمدی چه
بدلیل جنسیت شان شدیداً مورد تعرض قرار خواهد
گرفت، که بر پرداختن به ایستاد آن نیاز به مبحثی
جداگانه دارد.

تجسیت ۸ مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی زن!

LONG LIVE
8 MARCH,
THE INTER-
NATIONAL
WOMEN DAY!

یغیش
۸ آذار
یوم المرأة
العالمی!

Leve
8 Mars,
den
inter-
nationella
kvinnor-
dagen!

سازمان بین‌المللی زنان پیشرو ایران (۱۹۸۹) - کمیته اسکاندیناوی
GMBW/IBW/ILW/IMW/IRW/INW/INTW/ITW/ITW/ITW/ITW/ITW

کاوه بهمن

ماه

حریر صبح تابستان را

می‌بافد

ماه

با هلال نازکش.

ایام عید سعید نوروز را چگونه گذرانید

دو روز مانده به عید، با پدر عزیز و ارحمت‌مانع ما خرید کفش رفتیم. پدرمان وقتی کفش‌ها را دیدند به ما پس‌گردانی ای زدند. پدرمان فرمودند کفش‌ها را دارند به قیمت خون پدر عزیزشان می‌فروشند و پدر عزیز ما پول ندارد که پول خون پدر عزیز آن‌ها را بدهد. ما چنانکه وظیفه فرزندان حق شناس است از پدر عزیزمان تشکر کرده و بعد گریه کردیم. پدر عزیزمان فرمودند چرا ما زر زر می‌کنیم، ما هم حق می‌کردیم.

پای سفره هفت‌سین، ما دیدیم همه‌اش سه تا سین داریم. وقتی به مادر محترمه‌مان عرض کردیم که چرا سه تا سین داریم، ایشان هم چهل‌تا سینی به ما زدند و فرمودند هفت تا سین.

پدر عزیزمان هم نخست ظرف خورشت را توی حیاط گذاشتند. سینی هینطوری از وسط اتاق، وسط حیاط گذاشتند و بعد توی سر مادر محترمه‌مان زنده و فرمودند که ایشان غذای بی‌گوشت دوست ندارند. مادر عزیزمان هم با صدای بسیار بلند فرمودند مگر اینکه از سرتربت پاک پدر محترم پدر عزیزمان گوشت بیاورند.

پدر عزیزمان مطالبی در مورد خانواده محترم مادر محبوبان فرمودند و مادر عزیزمان هم فرمودند که مادر محترم پدر محترم رخت‌های افرادی محترم را تیسز می‌فرمودند.

پدر عزیزمان، چادر مادر محترممان را گرفته و از آن

دو چادر بوجود آورده و به ایشان تقدیم فرمودند. مادر محترممان هم فرمودند، انشاءالله در سال نورتانکی از محله ما گلشده و پدر عزیز ما بزیر آن تشریف ببرند. پدر عزیزمان که گونی وسایل جنگی مورد نظرشان نیست، توستری‌ای به اینجانب هدیه نمودند و در مورد خاک و سر مادر محترمه‌مان و تربیت اینجانب، مسائلی را ابراز فرمودند. ایشان اضافه نمودند که شاید پدر محترم من ایشان نباشند.

پدر محترم‌مان هم فرمودند با حقوق قابل توجه هرامه چهل هزار و هفتصد و پنجاه و دویز، هریک از این‌های بشر که به جای ایشان بودند هرروز فرزندی تقدیم جامه می‌کردند.

در همین موقع بود که ماهی قزیز در تنگ بلورین خانه همسایه‌مان چرخ می‌زد و سال نوبه سینبت و مبارکی، تحویل گردید.

ما ایام نوروز را به همین ترتیب، به خوشی و خوبی و به دید و بازدید بستان گذرانیدیم تا روز سیزدهم نوروز فرا رسید و تصمیم گرفتیم آن روز را به دامن پر از مهر طبیعت پناه ببریم.

عموی گرامی‌مان، وانت‌شان را آوردند و پدر عزیزمان و عموی‌مان و دانی‌مان به جاور تشریف بردند و ما به اتفاق مادر محترم‌مان و زن عموی عزیز و زن دانی مهربان و چهار پسر عمو و دو دختر عمو پنج پسر دانی و دو دختر دانی‌های خوبیمان در پشت وانت جلوس نمودیم.

زنگ انشاء

وقتی عموی گرامی‌مان، وانت زیبایشان را بسوی دامن طبیعت به حرکت درآوردند. پسر عموی بزرگمان هم شروع فرمودند به خواندن و ما هم شروع کردیم به دست زدن و چند کلمه از اشعار ایشان را به اتفاق ایشان تکرار می‌نمودیم و همگی بسیار شادی می‌کردیم. تا اینکه عموی محترم‌مان وانت را نگاه داشته و توستری‌ای به پسر عموی بزرگمان زدند و فرمودند که برای همگی ما بهتر است که خشتان بگیریم، و ما فرمایش عمویمان را اطاعت نمودیم که اطاعت از بزرگان واجب است.

سپس به دامن طبیعت رسیدیم. اما زن عموی عزیز و مادر گرامی‌مان اظهار فرمودند که در آن نقطه از دامن طبیعت هیچگونه درخت از زمین نرویده است و فقط سنگ‌های قلوه تشریف دارند.

عموی محترم‌مان هم فرمودند سفارش خواهند داد تا بخاطر زن عموی‌مان و مادرمان، در سال آینده، آن مکان به جنگلی مصفا تبدیل گردد.

زن عمو و مادرمان، مقاری گریه فرمودند و توی سرما و پسر عموها و دخترعموها مان زنده و ما هم به بازی پرداختیم و سرود تا از پسر دانی‌ها و یکی از دختر عموهای عزیزمان به سنگ‌های زیبای کنار آن رودخانه که بنا بر اقتضای طبیعت در آن آبی جاری نبود، اصابت فرمود و شکست.

آفتاب عالمتاب به میانه آسمان آبی رسیده بود که یکی از نارنجین شریف، بیلی زیا به دوش، فرا رسیدند و از پدر اینجانب بابت اقامت در دامن طبیعت، مبلغ پنجاه هزار ریال مطالبه فرمودند.

پدر گرامی‌مان سؤال فرمودند که مگر آن زایع شریف، آن زمین خدا را ابتیاح فرموده‌اند.

آن زایع محترم نیز به بیل خود اشارتی فرمودند و خواهش کردند تا خوبی بپا نشده است، ما آن مکان را ترک نمانیم.

پدر عزیزمان هم فرمودند، ایشان نمی‌توانند به بهشت زهرا تشریف برده و بر سر آرامگاه ابوی‌شان شادی بفرمایند.

در این زمان بیل زایع شریف با سر گرامی پدر محبوبان تماسی حاصل نمود و بعد پیراهن و کت پدر محترمانه به چند قطعه‌ی مسای و ناساوی تقسیم گردید. عمو دانی گرامی‌مان هم ناراحت گردیدند و پس از عزیمت آن زایع محترم، نسبت به ایشان و مادر ایشان اظهاراتی نمودند.

وقتی همگی سوار وانت زیبای عمویمان می‌شدیم، پدر اینجانب دوازده توستری به اینجانب مرحمت فرمودند و ابراز داشتند که در واقع اینجانب پیراهن و کت ایشان را تقسیم نموده‌ام.

ما هم گریه می‌کردیم، تا دانی‌مان فرمودند ما ساکت باشیم، چرا که توستری پدر از هرنوازشی بالاتر است. ما هم این نکته را دریافته و از پدر عزیزمان تشکر کرده و برای خواندن درس و اطاعت از آموزگاران بزرگوار و عزیزمان آماده گردیدیم.

حسن تهرانی



تخریب جنگلهای باران‌زا : فاجعه محیط زیست

اتریش :

معامله سودآور با ایران

حکومت اتریش به ایران در سال ۱۹۹۰ پانجاهمشت در صد افزایش یافت و به رقم سه میلیارد و هشت میلیون شلینگ رسید و به این ترتیب اتریش پس از ایالات متحده و ژاپن به سومین صادرکننده بزرگه با ایران تبدیل شد. اتریش این سود فوق‌العاده را بخاطر موقع ظاهراً بیطرفانه‌اش در جنگ ایران و عراق و مصالحه مجروحین جنگی ایران و همکاریهای تروریستی با رژیم ایران، بدست آورده است.

دولت اتریش در سال گذشته يك میلیارد و هشتاد و سه هزار شلینگ ماشین آلات و اتومبیل (۲۷ در صد افزایش)، ۹۶۰ میلیون شلینگ تولیدات شیمیایی و دارویی (۵۸ درصد افزایش)، ۳۷۷ میلیون شلینگ چوب به ایران صادر کرد.

واردات اتریش از ایران به يك میلیارد و دویست و پنجاه هزار شلینگ تقلیل پیدا کرده است، این تقلیل در اثر کاهش صدور نفت ایران از يك میلیون و سیصد هزار بشکه در سال ۱۹۸۹ به ۸۱۶ هزار بشکه (۴۵/۵ درصد کاهش) در سال ۱۹۹۰ بوده است. اتریش در همین سال ۳۰۵ میلیون شلینگ فرش و ۸۱ میلیون خشکبار از ایران خریداری کرده است.

خواست ایران برای همکاری بیشتر با اتریش البته با استقبال سرمایه‌داران این کشور روبرو شده است. از اینرو قابل فهم است که چرا يك هیئت برجسته نمایندگان شرکتی اتریش، بهرام‌الوای ملک وزیر امور خارجه اتریش به تهران سفر کرده است. نمایندگان ۱۶ شرکت بخصوص شرکتی ساختمانی، مواد شیمیایی و چوب جهت ارتباط مکتوب بودند.

از تاریخ نهم تا سیزدهم مارس هیئت اقتصادی دیگری نیز به تهران مسافرت خواهد کرد. این هیئت نمایندگان ۱۵ شرکت و بانک را شامل میشود.

مثلاً در ونزوئلا برنج و در پرو سیب زمینی، ۱۰۰۰ آرتا آنجا که در این مورد قانون بازدهی هرچه بیشتر حاکم است، از انواع کدو و داروهای شیمیایی شدت آفت استفاده میشود که به زمین و منابع آبی آسیبهای فراوان وارد می‌آورد و بودسکه شیره زمین را کشفند آنرا رها کرده به قطعات جدید زمین روی می‌آورد به نتیجه اینکه سال سال به سطح زمینهای لم‌بزغ اضافه میشود و حوضری غارتگران، طبیعت و زیبایی آنرا همچون خوره میخورد و پیش میرود و مسئله اصلی آن است که بخشهای قابل توجهی از زمینهای کشاورزی میبایستی برای مدتسی نامعلوم و طولانی‌از دور تولید خارج شوند. در نتیجه گیاهان و حیواناتی که در حفظ تعادل طبیعت نقش اساسی ایفا میکنند، سال سال از تعدادشان کاسته میشوند. طبق تحقیقات انجام شده هر سال ۵۰ هزار کیلومتر از زمینهای جنگلی و هزار نوع از گیاههای باارن موجود در طبیعت نابود میشوند. اگر چه جنگلهای باران زاده در صد سطح کره زمین را شامل میشود و ولسی ۵۰ درصد کل سی میلیون نوع حیوان و گیاه روی زمین در این جنگل زیست دارند.

فناغ از هر نوع اصلاح و اقدام رایگال برای حفظ طبیعت و محیط‌زیست ضروری است. زیرا متاسفانه نه مردم مادی و طبیعت دوست که حتی در روزهای سرد زمستانی برای پرندگان و حیوانات بی‌خانه غذا تهیه میکنند، بلکه چیمپ ونگبا هستند که اختیار طبیعت و نعمات آنرا در دست دارند. اوکه وزیر توریم و محیط زیست (مالزی) است و امتیاز قطع و صدور چوبهای ۶۴۰۰۰ هکتار جنگل در مالزی را در اختیار دارد، در پیوند با حفظ محیط‌زیست گفت: "بهتر است درختها را بریدیم، با بریدن جنگلهای کمتر باران خواهد بارید و برابریم موقسعی بازی کلف مزاحمت کمتری ایجاد میشود."!

از این جنگلهای که در شمال استرالیا واقع است، بقیه آنها در منطقه باصلاح جهان سوم قرار دارند. ۶۰ در صد در آمریکای لاتین، ده درصد در ژاپن، ده درصد در هند و آسیای جنوبی و بقیه در برمه، گابون، کینه جدید، کلمبیا، پرو، ونزوئلا و کینه، جدید، ایپاوا، تاریخ حیات جنگلهای باران‌زا طبق تحقیق دانشمندان تقریباً به صد میلیون سال میرسد. درین مدت این جنگلهای پدیده سوخت‌وساز طبیعی خود را داغته اند و بدون غارت وتالان می‌توانستند میلیونها سال دیگر به حیات خود ادامه دهند.

اما اکنون نظام سرمایه‌دورن سیستم‌با سر عتی غیر قابل تصور به نابودی این جنگلهای مشغول است. در دهه ۶۰ سطح این جنگلهای بالغ بر ۱۶ میلیون مترمکعب بود، اما امروزه تنها نهمی میلیون مترمکعب از آنها باقی مانده است. تنها برزیل در سال ۱۷۸۸۸ مساحت بیش از چهار میلیون مترمکعب آنرا نابود کرده است. «سرمشات تحقیقی نشان داده‌اندکه تنها در یک روز بین چهار تا شش هزار کانین آتش‌خیز در جنگلهای برزیل مشاهده شده است. در هر ثانیه مساحتی برابر با یک میدان فوتبال سوخته میشود و بیشتی محققین نشان داده‌اند که تا قبل از پایان سال دوهزار تانمای باقی مانده جنگلهای باران‌زای ننجیره از بین خواهند رفت.

و جریان نابودی ایسین جنگلهایا تجار چوب و شرکتیهای چند ملیتی امپریالیستی هدایت میکنند. این روند در چند جهت پیش میرود. کشفیدن چاه‌های در یکی از این جنگلهای قطع و سوزن و در واقع، غارت ثروت ملل تحت سلطه آغاز میشود. همانطور که کشورهای سرمایه‌داری منابع طبیعی خود را عمدتاً دست نخورده باقی میگذارند و با یک رشته توطئه پنهان و آشکار منابع کشورهای باصلاح جهان سوم را غارت میکنند، در مورد جنگلهای نیز همین قانونمندی عمل میکنند. کشورهای اروپا و آمریکا شمالی با وجوسود داشتن جنگلهای فراوان و چوب کافی، عمده چوب مصرفی خود را از جنگلهای باران‌زای نامین میکنند و دولت‌های کشورهای تحت سلطه که تا فرق سر به این کشورهای بدهکارند مجبور میشوند هر نوع شراعی را بپذیرند یا پاک‌سازی جنگلهای از چوب، مرحله بعدی سوا استفاده و نابوی زمین جنگلهای باران‌زای است. در این خصوص نیز دو شیوه‌سوه از تمامی شیوه‌ها متداول تر است.

شیوه اول اینکه جنگلهای را به مراتب گله‌های بسوزنیک دام تبدیل کرده و گوشت شرکتیهای بین‌المللی را چسبون ملک دولت‌اند و غیره و نامین میکنند. اما در این باب سله از آنجا که زمین این جنگلهاست، طی یکی دو سال سطح آن از بین میرود و سرمایه‌داران مجبورند، بسیاری گله‌های خود قطعات جدیدی از جنگل را لخت کنند. شیوه دوم اینکه زمینهای جدید را به منبع کشت سگت محمولی مبدل میسازند، امری که کشورهای امپریالیستی دهها سال است به کشورهای تحت سلطه تحمیل کرده‌اند

همه‌پرسی در شوروی درباره آینده اتحادیه

از ۹۰ درصد شرکت‌کنندگان رای مثبت به حفظ اتحاد شوروی دارند.

شورای عالی شوروی در طی مباحثات بر سر نتایج همه‌پرسی مزبور، قطعنامه‌ای را به تصویب رسانده که طی آن نتایج آنرا به لحاظ قانونی برای اتحاد شوروی معتبر شناخته و ارگانهای قدرت جمهوریها و مناطق را موظف به تابعیت آن میکند.

در طی همه‌پرسی در اتحاد شوروی، ۷۶ درصد شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی، خواهان حفظ اتحاد جماهیر شوروی شدند. در جریان همه‌پرسی مزبور جمهوریهای کرانه بالتیک، گرجستان، ارمنستان و ملداوی آنرا بایکوت کرده و در سایر جمهوریها جریان‌های مختلف ایوزیستون ناسیونالیست، دعوت به دادن رای منفی به پرسش مزبور نمودند. بالاترین رقم رای موط به جمهوریهای آسیای شوروی بودند که در آنها بیش

پیام - سیوری مشترک!

بهار آزادی

مردم آزاده ایران!

بهار آزادی در راه است و شما به درستی نوروز را شادمانه جشن میگیرید تا با بهار دردم آزمید، و غبار اندوه بخا مانده از سیاهی سنگین رژیم اسلامی را از تن برداشد، و سرای بر انداختن کهنه ساطر رژیم اسلامی، شادمان و ساجویان، نبردی روشن را به شادگامی بی انکنید.

دیدیم که نه پایان جنگ، نه مرگ خمینی، نه برقراری طح، و نه سه دوران بازسازی، به هیچکاز مطالب بیشماری که شما درگیر آئیند پایان نداد. هر سال که می گذرد ناهدی است بر اینکه تا رژیم جمهوری اسلامی سرنگون نشود، آزادی و سیوری شما امکان پذیر نخواهد بود.

با انقلاب سرک شده ای همین، که در آن شما رژیم خودگامه سلطنتی را به امید رهایی و سیوری واژگون کردید، نوروز و بهار با نسیم آزادی شکوفا شد و تازگی طینت، با حفا و شادمانی حقیقی مردمی که آزادی را تحرص می کردند همراه گشت. سالی است که خاطره آن "سپار آزادی" در بادها زنده مانده است. سپار آزادی دیگری نیافتد و دیگر تکرار نشد، زیرا آزادی دوام نیابود. رژیم اسلامی که جای رژیم استبدادی سلطنتی را گرفت، حیات و بقایش را در سرکوب آزادی و تمامی مظاهر نسانی جستجو کرد و در این راه تا جایی پیش رفت که حتی نوروز سالی بکروز را هم بر شما حرام خود. این رژیم تنها در حصار حوسه های دار، در سناه سرج و باروهای زندانها و ننگه گاهیا میتواند خاسه کند. تنها در تاریکی میتواند بسیند. تنها در سکوت میتوان نشنود. و تنها در گورستان میتوان زندگی کند. برای همین است که دوام این رژیم، آزادی و شور و سوا و زندگی را از شما به شما برده است.

نوروز برای شما مردم ایران، مظیر سیوری، تحدید حیات، شادایی و شادمانی است. نوروز نام زندگی و دوام زندگی است. برای همین است که این رژیم، سوری روی سیوری شمشیر کشیده است. از زندگی خود، از سیوری خود، از حق شادمانی خود دفاع کند! از نوروز دفاع کنید! این رژیم رفتنی است، شما ماندنی. کل و سیزه بگذارید. زردی روی، به سرخی آتش بدهید. ماهی قرمز به آب اندازید. و با خنده و زنده سوا به استقبال سیوری بروید. از غمزهائی که به خاطر سادات شما و ساری دوام سپار آزادی جان ماخشد، و با در زندانها حماسه مقاومت می آفرینند، شما شادمانی ناد کنید! آنان نذرهای آزادی اند، با صدا و شراعت آسارشان کنید! جارو بردارید و خانه نکاسی کنید! نیوست خانه نکاسی از لانه این رژیم طاعون سیوری فرا خواهد رسد. آری سپار آزادی در راه است.

مستدان مبارک باد!

اسفند ۱۳۶۹

کمیته مرکزی سازمان حرکتیای فدائی خلق ایران
کمیته مرکزی سازمان فدائیس - ایران
کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)



هدای کارگر

ویدئو ساز مکتب کارگران انقلابی ایران در تبریز

★ **برنامه های سراسری صناد کارگر:**

هر شب ساعت ۸/۵ روی صحن کوتاه
رندیل ۷۵ تریلر با ۲ مگهرتز پخش میشود.
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روز بعد تکرار میگردد.

★ **جشن هابرتانه سیزه پخش میشود.**

★ **برنامه های صناد کارگریه گورستان:**
★ **روزهای شنبه، دوشنبه، چهارشنبه ساعت**

۶ بملاز نظر به زبان کردی و فارسی روی صحن کوتاه رندیل ۷۵ تریلر با ۲ مگهرتز پخش میشود.
همین برنامه روزهای یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.

★ **پنجشنبه ها ساعت ۹ صبح برنامه سیزه پخش میشود.** این برنامه ساعت ۶ بملاز نظر جمعه تکرار میشود.

ALIZADI B.P.195
75564 PARIS - CEDEX 12
FRANCE
POSTFACH 650226
1 - BERLIN 65
GERMANY

با کمک های مالی خود

سازمان را در امر مبارزه

انقلابی یاری رسانید